

کتابخانه

۱۲۹۲

۱۰۰۳۴

از آیهات منوره اسلام
که در عهد شاه بهر دور
کشف حال امانت باد و فراموش
دفعه فایز و طبع محض و
پدید آید با کمال

بازرسی شده
۲۶ - ۲۶

بازدید ۱۳۴۰

ص ۵۰ هر عصر این کتاب بود که از مردم
آورده در آنم ضرب کتاب است
البته از ص ۵۰ کمترند به غیر از این
و در کتاب کمترند به غیر از این
نمودار فضا و دارم در آنم ضرب
فراوان بود با غیره که در این کتاب
در صفحه ۳۷ و ۳۸ و ۳۹

بازدید شده
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی		
اسم کتاب تاریخ بنا خلیج فارس	مؤلف محمد آبراهیم تارزوی محقق بنادری	
موضوع تاریخ	شماره دفتر ۱۲۰۸۱	مؤسسه ۱۳۰۲
۸۱۴۰		

۸۱۴۰

در البیت

[illegible]

۱۳
 فتح کرد درت حجاب یثی و آن کوز در نوزخ تابیه ادرخت سرال میس فو
 ادرخت فتح اینج نازقه لک و آن رت اهنیت قبوله و بنج در درکات برزخ
 در سایه رحمت ضراروت بر دره لطف کبریا و است ب فیه که نهال
 نه کوز نرنگه که مهال در ش منتاه جهانیه بکره اسلم نیان
 بر دره روشنای باد بکره خاکس و ولد لئینه ذات کبریا
 بر بزم چه که صهرت فیه اوصاف تمام صفت راز در هر حرکت
 در زام بزم دیده و رکر با هست و طو ترش بشکر غنیه که با که منده ایا
 کایا کشته رفیق سماں حال سبحان جسم شرم روض نقان به بکر جم
 ش به شمع بنج الشه نشاه که در با خفا خسر و کما دستش بر کف مملکت
 تیغش در نظام مملکت روت در زام نهشت عالم خرد در زام حجیم ناز در زام
 در دلت ز زانوس میسر و حبش زناه تا با هر زلفان کوز سماں
 خلق عالم و احکامش بخت رزاق ابر انار و در حرم آن کمال
 العید در حق کمال لعل در لعل در زحمت افان و صهرت حول بکر جم

کتاب طبرستان

کودنظر طفولت است

۱۴
اما گفت مرصع یک لولک لما صنعت لاله لک
اصحاب عدل منقصر قوضیر جلال و جلال
مصدق بحقیق نه اراد افلاق موصی نه اراد
کنعاب حنی زین طرب در کعب زرزو ظفر و صحرای
جعبت حنی نه حسرت ارادت نه حسرت
نفریح حقیقت حنی غیر و نه امید
نه نه رابر رابانه تا مهر در کس نه
و فلک خوش را عدل و اضاف با نیست نه با هیای بحر ظلم و در
لولو بر زرد و لور سانه و نیکر علم و نیکر سروت این کسر شکست
مستلکم چهار برجه اخذ لور را بنیدرگاه اراد و نیکر کس نه خضره دران
نه برور از عدل کام و در افت نام و خواست ظلم و بد لور از زو و اطراف
مملکت بر تفع و بار نه را در خواست جهان منقطع درشته نو با ده کال حدیقه
و جهان در و در و در کال صحره خلقت و نه از نیکر نه لولک از لعل

۱۰

بجمله پادشاهان و امرا و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
و از آن زمان که پادشاهان و امرا و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
داشته در برده پادشاهان و امرا و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
عزت و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
مردان و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
حفاظت و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
من و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
سپهر و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
چون ملک و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
از آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود
و ملکات و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود و در آن محمود بن محمود

۲۹
 با این و هایل دولت و بطلان از راه در با حاکم و بعد از تقصیر حضرت
 حوی در عاتق منجه و طر کر در وقت ملکات ملایم علیه غفای کفر و غیر از
 ترفیع با کمال یک بنده طاعون ابو رب فدا ملک در دران بر عالم
 در به لکم کفر و زمره کفر از رف در به جمع بنده و علمه داره رحمت انوار و صبر نمود
 در بر از ان کفر و زمره بنده کفر و محظوظ و محظوظ نه و به سر بر سر از کفر و زمره
 جوایز مع کمال غفای و طاعون در عالم محمود و مکر و ابرار و دلوای محراب
 نان و حقد و در ان به سبب فرط الطمع در علم ابرار و طبع مکرر و کفر
 غفایت از سبب زان منزه و به ان کفر و کفر خود را که به سر از کفر و زمره و دانسته
 بود ان به و رضعه که در کفر طاعون کثرت بنده لغو و از حبش را غفای و ابدی
 کرم نان زان از راه کفر و به سبب طمع در سبب ابرار و کفر و در ملکیت
 فارس و ملکیت با که در کفر طاعون کثرت و در کفر و زمره و کفر و زمره
 طمع و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 پیروز از کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت

۳۰
 بنده و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 بنده و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 شرفه سر از راه کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 یا صبر بر کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 علیه طبعه خطاب و جواب از کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 نبوت سر از راه کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 در ان کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 فرا ملکیت فارس و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 در کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 جهان کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت
 کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت و کفر و زمره کثرت

باب جملہ اتفاق مستند بر ذیل اللہ و استحضار بقدر و اللہ اللہ الزکی المبین

معرف الحقائق له لفظاً واحداً

صبرانه سرانجام کار از خضر خواهد آمد
 از خضر خبر بگو که برین دفعه از این
 دین از این بر ملک پندش چون
 نخبه خجسته دل از خضر خبر دارد
 هم مصطفی محمد اسم که از سر آ
 دکانش از جوار دل و دفعه های اول
 خضر خبر داد به جمع صحیح و آینه
 غفر در محراب و دلهای جهان اگر ما خبر از دکانهای غافلانه باشد
 در در بصورت بخت خبر از از دل و دستان از و در عظم دل و دستان
 دست و دین به از در و خوشی رفیق در انام به صفت مدراجاه هم آ
 دکان رفیق که در بر طاعت در طریقی صفت نامه از این معلولت از این آ

بذکر

[illegible]

۴۸ بنزد رود و نمی بخشد آن نیز خیر است او را کعب بنزد رود و نه محمود و نه عالم
 و نه ملک و نه ملک است درم بنزد رود و نه بنزد رود او را کعب بنزد رود
 و در آن بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 مملکت فارس از راه لا ترش از غنای و در آن و جزیره و بهبهان و کارزان
 و مجاورت بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 میبندد در آن مجاورت بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 محل بیاد گشته اند و فرخا ابلیس سر رسیده و بعد که گویا به سجده از کار گذار
 آن در هر مرد و فردی عینی با نفی عدد و رو به ملک از راه سر از است سر از راه
 و خوش فایده اند و کفر با به به به که از بخار است سر از راه است سر از راه
 اقل که بنزد رود در آن بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 خود بخور بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 آن و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 از آن و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود

انچه

۴۹ انچه الحکم بنده حاصل بعثت ال الحبارة فوجوه رفته بود و بنزد رود و نه بنزد رود
 که از اول خود را بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 که از یکم سلوک از سر گذشت و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 و وقت از اول خود بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 ام الملبه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 محبت در در تمام آن سر زین بنی بنی و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 لیک در طایفه العرب در طرف شرق که بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 کعب است و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 در کعب بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 دل و طایفه بخراب محرم که در بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود
 شیخ المیش شیخ نامرغان کجاست بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود و نه بنزد رود

از نه در حجت آنها نظر از نه است الدربت محصور در پنج رخ و لا کابر آنها
و لا کورت منها که قریب از ارض نیران است که بعین قریب دیگر ابدال محصور در
ده مدس نیمه و یک نذر نیمه بان بر نه که کلا، فلاحیه و محصور در پنج رخ و لا کابر آنها
از جهت شتر و صغیر شتر و از اطراف در ربع ملوک متفرق پنج رخ و لا کابر آنها
منزل در ده منزل سر لغو که کلا از هر خط جابر در میان آب کوه در جهت
فصل و کوه و در هر دو رخ و لا کابر آنها چار رخ و لا کابر آنها است ملود و قریب محصور
در ده رخ و لا کابر آنها علم الملود و بصیر و در حقیقت نذر بر در که بر که قریب
در المون نام نام الدرد در سار مر که در ارض جانب شرق خط العرب
مخلفه تر فارس است از کنار را که خور بصیر و مزین که در دلدن که در کنار
بصره واقع زیرا که بصیر در سمت غرب خط العرب است که در میان خط
و در دلدن در جانب شرق خط که در سمت و در خط که در میان خط
طل و بعضی متفاوت در بصیر را که است و در در قریب که در نزد
و در نزد که در خط است ملود و بر کنار از قسطنطنیه و در در خط

[illegible]

۴۷
تیسرے یہ محمد شہزادہ از کمال نیاں بزرگوار و شایع صلیت ہند لیں ہزار
عالم بعد از ایت در پشت نظر مابعد در ہندو حرم حسنہ ہزار در حرم شہزادہ
تو نہ بد افہام ہزار و بیلم و نہادہ در یک را بر داشت حضرت صلیت کو
شیخ محمد شہزادہ شیخ احمد در فکر لطافت اردن اندہ افہام چہ لیں کو
در ہزار کر خراب کردہ در در طور طاعون غور مابعد نہ مابعد عجب ہزار کجا
طاعون رفت ہزار زار مابعد کہ صلیت ہزار ہزار ہزار کردہ در از ابصرہ
بعد از در لیں اوقات شیخ نصر صلیت حرم شیخ عبد الرحمن شہزادہ
دہ ہزار کر ہزار صلیت در ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار
زینہ و لیں در ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار
لغض ہزار شیخ صلیت دہ ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار
غرض ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار
ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار
ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار ہزار

12.

[illegible]

۷۵
 بهم برساند و در هر دو بار با جلد زب نام آن درخت سرخس و بعضی شمشاد می نامند
 و آن نوع آن شجره در بلخ می باشد و بنا بر دانه در غرب از راه مریت
 در جنب پر آب و شاخ و برگ آن نظیر برگ کت و دندان خیم تر
 و شکننده و بیشتر و خردتر است و در زیر آن سبک است و در آن سبک
 نیست و بعضی از نوع آن درخت چنان بزرگ می شود که یک کعبه سوار است
 و در آن در آنش کز نبند و آن درخت در سال از دانه شمر می آید
 و عمر آن شصت و دو سال است و در آن کوب در اول سبز و در وسط سبز
 و اخراید بسیار سرخ و در طعم تر است و بی حدت و جودت و
 صفتها و دانه در قلع خارک از چوب و کله و ننگ است و چهار ریه
 که یک ضربه بر او زده آن در آن چهار ریه در زمره است که در سبک و
 بهر آن و خیزد و سبک خارک بهر آن سبک است و در آن مقام در آن در
 آن چهار ریه در آن الواح خیم شده و چوب ترتیب و بهر آن و در آن شجره
 قریب بهم از چوب در آن قلعها را این قریب بهم گذاشته و بهر آن

کله

۷۶
 مضبوط نموده و آن شجره که گویا کاه باغ مانده کان در بهر است و در آن شجره
 قلع آن سرخس و قلع جرجان بهر است و آن در آن و جرجان و جرجان
 منقول در آن شجره از جرجان و تمام جرجانها کله و در آن شجره و در آن
 بهر است و قلع بهر است که این قلع در آن کله از آن در آن در آن در آن
 قلع و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره
 بهر از آن در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره
 و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره
 که از آن در آن و در چهار ریه بهر شمس از آن که در آن شجره و در آن
 قلع خارک در چهار ریه و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره
 میرود و قلع در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره
 بهر در آن در آن شجره که در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره
 قلع بهر است و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره
 اکثر آن مملکت است و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره و در آن شجره

خالصت در این هیچ نوع رستن نیست عزم آب در آن بهم نمیرسد مگر تا چند اصد
 رتن نارسد و در چهار روز بزرگ شود و بر خفته و بخوردن آن باغچه با بخت در
 چشمه و نفس آن بقیه بار که در بنیر و خفتن سر نه در آن بقیه بار که باسی در
 و مان با حبس بلم از زرب و زینت و اوضاع بر اثر و طعم و اجناس و شد بسیار
 بسیار در لطف و عودین غیر از آن که تیر مرغ پس و مان با بخت در آن بخت
 مرغ و در لطف باغچه و جزیره فارک باسی در آب آن در وقت غروب و تیر مرغ
 نوب و تاراج بقیه مقدس در زشتی از و خفته و خوب نه با هر از و زشتی
 او زینت و زینت نه در نه و زشتی نارسد و بقیه بار که در آن زشتی
 آن خط بسیار ممتاز از قایم کاشتر مرغ و زشتی کاشتر با خط بسیار
 سفید و در آن از غرض بسیار و صدمات پناه مگر عودین طبع و زشتی
 آن حد و قیام و زشتی کاشتر از بقیه و زشتی خوب است از آن به در آن بخت
 که نماید و زشتی و بقیه از آن و زشتی کاشتر از بقیه و زشتی کاشتر با خط
 از زشتی و زشتی و بقیه و زشتی کاشتر از بقیه و زشتی کاشتر با خط

۲۰۰

[illegible]

و محتاج اند و مردم آن جزیره که باید معتمد از این طرف را که با او در وقت و قدرت و سختی
 و بر دلا و کوی و خیابانها و در هر نقطه آنها مقررات که از صاحب بجا میسرند و از این
 در دخول و خروج آن بند نیز که در معتمد میسرند و چه در از اصراف نیست و به این عباد
 در تصرف در اهر و مرد و در این تصرف و بر شغول میوند و بقدر صرف نیست و
 خود بکلیه زمین و آب است مراد از آن و تغییر در رسوم و عادات در وضع و تثبیت
 که بعد از خدایت و از در شرف بند را بولند و مدافع از آنها هستند و از این جو
 و کسب و چنان تغییر میزند و بزرگتر از این صرف یک خود در است مراد
 و در آن جزیره فرخ فراز تر و در این بسیار تمنا و بها که در تصرف خود نیست
 مراد از آن و در ملک صف و شرف و غالب آن است که هر چه در آب و بر آن
 این در دفع بود و در این خوش ابر و شرف میباشند و ایله به ندرت در آن کس
 شغول غرض نیست بجهت آن که در آن محله و در حیوانات بحیر و غلیم حشر و بسیار
 و در آن لغای اقله و محلی و بعد از آن که از این است که از آن ملک
 سرزمین و در این ملک بسیار از آن که از آن ملک و کوی آنها نیست و بزرگتر از

۸۲
 این در آن استخوان عظیم مانده آرد و در کور در و نهاده است بر کسب و در سر
 و حیوان **مراد** معترف به شایع که بعد از آنکه در بندر کور و کوی و فرامیاید
 بهیم بر سر **جزیره** که جزیره خار که بعد از یک فرنگ در صفت ملک و در آن
 و در طبع و از خاک و در عرض پس جزیره مذکور است و سکونت نیست به کس
 که آنکه در زمان خان شده کور امیر منان امر از طایفه زهاب که در بند
 کناوه و بندر یک شین داشته و ربات خود مراد فرشته کرم خان مذکور
 امیر مراد فوج از پادشاه و بیات و ادکاشته امیر منان مذکور از اینها
 فرار اختیار می نمایند و در این جنگ هم جزیره خار که در وقت طایفه و لند بر آن
 سلسله نصار بر سر امیر مذکور با استعداد و در با و شغول و اوضاع جزیره
 خار که در کسب بنمایند و در این جنگ که بر پا میدارند که تا کس از آن سر مراد
 و بوی طاب عام کور که ۲۰ و هر سال جزیره را ختم می نمایند
 آب با صحت طلاوت است و در این جزیره دقت می نمایند تا آنکه حسینه
 خار که از طرف آنها گرفته زور و غلبه طایفه مذکور را طعمه شمشیر است

در این جزیره

مینایند و در ایام توقف خود در این جزیره آهوی چندی از نزد ماهی است
گردد و در این جزیره سه داده و در این باقواله و شاسل معنه اند تا کنون در این
جزیره و فوراً هر سه ساینده اند و هرگز با همک حلاوت و کوار ایالت عاهلی
این جزیره در این حد رسکنند معنه اند و بنیاد آباد در این نهاده مگر آنکه ساین
جزیره خارک علب چون آب شرب و زمین مسطح در این جزیره جعفری
ابواب در این محبت الهی کشف خود و الادریج قوس هرگاه که در این محبت
راشان کشف شود و خواص و آلات داد و ابته راعت خود را در زور قضا
کشف که از ده هر کس بفرستند و قیصر زاعر بنیاد علب و علب تو الی این
ما در هر که حصار نه معنه اند تاکنون و کشف چنان راعت خود را در زور قضا
حصار غله ایل خارک حصص خود را بنیاد ک می رند و قریه ریش در ایل
شهر مریع که قلعه بهی که اوصاف و نیزه کور کورید در سمت قله این
واقع است بقاصه یک نیزه کور و فاصله در اینجا ایلها کور کور در شهر
از اینجاها کور کور قریه مرآید و لا اعمارات قدیم در اینجا بسیار است که

الادریج

۸۴ اکثر آباد قدیم ندارد و قریه نیزه یک و اقصی که نیزه قدیم است
عمارات عاقله داشته از سنگ و گچ و انرا در اس بنیاد و سر بیع کور
فاصله دارد تا کنون در این مسجد عاقله بنیاد راعت و ایل اینجا ایل عاقله
خانه و اگر سندن و کلا شافعی مدبب میباشد و همچنین ایل ریش رصف اینجا
مدبب اند و در مسجد و در این برکت و پند شهر نیزه شافعی مدبب و ایل عاقله
شاید شافعی مدبب و در این کور کور کور کور کور کور کور کور کور کور
غالب اینجا راعت محبت میباشد و در ریش جمع مشول و در این و در این
و کان چار و باغ دارند و این است ابو نیزه نیزه قریه مرآید و در این و در این
بجایه می نامند و تردد در این و اند شد کجایه معلولات مرآید **تعداد**
صفحه کس شکستان بلوک است که واقعت و جنوب صغر و شکستان و
در شمال بلوک کس اهرم و خود موج و در شهر بندر ابو نیزه شافعی از اینجا که عاقله
ابو نیزه و قریه بنافه عیافت چهار و شکستان راه از بندر کور و در این
در چهار و شکستان قریه مرآید و شکستان نیزه شکستان نیزه شکستان نیزه شکستان

الادریج

۸۵ دریا میگرد و در وقت جریان مقدار مسافت مذکور کل آب استیاده بخاک
 و آب کل مردون در کلهما باید عبور نمایند و هر خشک دیگر سوره را که در
^{لایا} ^{البحر} ^{البحر} آب و ریابو بطریقه و یا تو یا فرما که شب یزدیم و چهار و نیم باشد
 آب در قریب بعضی از قراستگان میرسد و وضع وقوع خشکسان چنین است
 که کسی متوسط در سمت شرقی ابدن چهار خشک بود و اقصی و قبله
 نیز در جانب که نیم خشک گردیده با راهی است در ملستان است و در
 قبله نیز بعضی از آن که در رخ و خشک و در بر خیز کمترین تا نوره که منب نشاء
 واقع و طبع نیز بر سر متعلق به خشکسان است و دوازده خشک میشود
 و خلق خشکسان در جان زمین که در دامن کوه که کوه را بصفت نزدیک کشیده
 ساکن اند قریه قریه و فاصله قریه با قریه دیگر و بعضی مواضع هم خشک و در بر
 یک خشک در بعضی قلید زاده کم میشود و در همان زمین شربین بطبع و
 دوازده خشک و بعضی نیم خشک خشکسان قرا اند که در اینجا
 و در لمر خشکسان و لایها بر پا داشته که با هم از لمر قریه را از لمر شیر
 قریه کبر

۸۶ بیشتر خشک و بیشتر نیست که زن و مرد و لعل طایفه بدست آید و در هر
 فصلی مشول بعد آوردن صفر بقصر و رفت مسند و در تابستان هند و در
 بسیار ممتاز و چهار بار خشک که طلاله در بند و بعضی فروتن میرسد
 و لمر زمین که ممکن خلق خشکسان است هر خشک یا به خشک و بعضی مش
 پس آمدن دریا مسافت دارد تا کنایه که در آنجا شمس و افع
 که بسیار است و بعضی در لمر و بعضی در طایفه است و لمر مواضع واقع در
 کنایه که قریه بعضی در لمر و بعضی در لمر و بعضی در لمر و بعضی در لمر
 خشک عرض آن را در علامت عمارات عالیله و انبه از آن و خشک است
 و دولاها بر وایر بر سر سوهو است و در طایفه نیز در لمر است که مشرب لمر
 که قدم مسند و طایفه در مقابل قله خشکسان که کمترین است و اقصی
 و هر قریه بر سر در عرض خشکسان خشک و هر قدر جنوب برود در بار بار
 میشود تا آنکه کوه مشرب خشکسان بکنایه دریا میرسد و زمین منقرض
 بعضی ربع خشک و طول ده خشک و محال سبب نیز از کجیل در لمر

۸۷
 هست که عامل این حقوق دیوایا میگرد و چهار قریه از قریه ننگستان در کنار دریا
 واقع است چهار ات کوک در دریا که میگذشت اول قریه که از ننگستان بدریا
 قریه است که در نهر خوار واقع است که نهر خوار در میان رود دریا مسافت قریه
 میرسد بدو سه باره که آنها را یاریک مینمایند و مردمان اینجا در دریا و امور
 چهار در هر صحرای اطلاع دارند و در تر و اطلال دریا بار بر شاد است موصوف و شکی
 قمار دارند که در صحرای دریا نام آورند و در میان نهر قریه چهار بر بر است
 که بدست مردمان یاریک است که در میان دریا است و از قریه سو سه باره که به
 مسافت دو فرسنگ میرسد بقریه که از آنجا چند فرسنگ باشد و در میان است که
 اطلال و امنه کوه دریا بار با هم تعلق دارند و از چند فرسنگ بعد یاریک فرسنگ
 میرسد بقریه که موصوف است بکری و نهر خوار در ننگستان است و در امنه کوه و
 لب دریا واقع و بر بوز که مذکور قریه میباشند که بر نهر از قدیم قلعه ساخته
 بودند و اما اطلال است که اکنون خرابه نهر موصوف است و در امنه کوه رود رود
 که در میان آب سیل دریا میرود واقع و در میان ننگستان و فیما بین حدود

دلی

۸۸
 و نهر و ننگستان میباشند و با مصلح نهر طایفه را در و خشک را در و سامان
 میخواهند و در نهر ننگستان و نهر و جنون عمر و شریک و تمام نهر نهر
 که در میان نهر کوک است هر جا اندک صفت و سستی باشد نخل قریه در صدد
 نهر صفت که نشانیده اند و سلمای جاریه که در دریا در میان نهر ننگستان
 بریده اند که ابر سیل نهر ننگستان نخل میشود و در نهر و اطلال نهر ننگستان
 کلدر راحه نخل نهر ننگستان در نهر ننگستان نخل نهر ننگستان که کوک نهر
 و اطلال کوه ننگستان است و چنان اتصال دریا دارد که و امنه کوه نخل
 دریا باشد یعنی که نهر کام تداب دریا را بهای که در امنه کوه نخل
 مسدود میشود که بحال عبور نیست و الا در وقت جزیره بر کوه بحال عبور
 بحال است البته تداب نخل دارد و صحرای باره و سنگی و چمن باه میرسد بقریه
 که بر کوه واقع است و موصوف است بر بر یک و در امنه کوه دریا است و از اینجا
 مسافت پنج فرسنگ میرسد بقله که بر کوه کوه است که موصوف است دریا
 و موصوف است و الا در دریا نهر کوه ننگستان و سلمه و سلمه و قطع و قطع و سلمه

۸۹
 یافته اند بستان محل و محل زراعت مستبراده اند در لاور درخت انچه بسیار
 و از اینجا بصله نیم فرسنگ از کو بهار هر فرسخه بقلعه که قبله لغز در باد اطراف غلّه
 لغز حرا و محل زراعت بسیار و در موسوم است به کجکان میرسد و در لغز حرا
 از یک فرسنگ بسیار است و جواب مسجد ندارد و از اینجا میرود بقره که موسوم است
 بزیر است که کلا دست زراعت خرد بستان است و از دریا بقره فرسنگ
 در است و از زبارت میرود بقره موسوم است به زیر رود و از زیر رود بستان
 چهار فرسنگ میرسد به نزد خنجر قدیم و از نزدیک میرود بجایی که موسوم است
 به شیم بصله دو فرسنگ و از شیم میرود بقره موسوم بجای بهین بسات
 و در شند در چاه بهین و از چاه بهین میرسد بدو فرسنگ راه به قره موسوم
 به بطونه و قرار مذکوره کلا در کنار دریا واقعند و از خود و معلول است بارش
 و شتر اطراف غلّه قرار مذکور کلا زمین زراعت خرد بستان بر در هر فرسخ
 بقره صرف حدود ارتد در بعضی زبانه و در طرف طلب در برخی لغز حرا صرف
 سال خود دارند و از بطونه میرود به ویر که چهار بر هر است در کنار دریا و لغز
 یی

۹۰
 بی نیست خانه از خوب محل دارند و لغز طلع هر چند بدو یک بر بستان است
 از محله که بستان است اقصی الحاص برج مذکور نیم فرسنگ است و محل بستان
 بقره که از بصله فاصله است و اهل لغز محل کلا اشیاء عسری نهیست میشدند و بدو یک
 بر بستان هفت قره بعد اند و همیشه ضابطه استغلال استغناء اند که در وقت ضابطه
 بدو یک و شتر میشدند محلی که بستان است و از هفت تا نند کجکان و دو فرسنگ راه
 میشدند در کنار دریا و یک فرسنگ آن از لغز حرا و از هفت تا نند کجکان و دو فرسنگ
 و فرسنگ دیگر لغز حرا و از هفت تا نند کجکان و دو فرسنگ و میان اهل کجکان و بستان
 همواره بود اطمینان و شمع تراخ بعد در لایم سابق شمع جبار ضابطه کجکان
 خراپ بسیار بایان بستان رسانیده و غره بخیل آنها را به هفت تا نند کجکان
 و اهل لغز حرا را ایشان که دست سرد شده اند و در آن ساخته و
 از بستان با دریا و از هفت تا نند کجکان و از شمع جبار مذکور که است بستان
صفت لغز حرا در کنار دریا واقع است و دریا در سمت شمال آن
 و طرف جبار آن کوه واقع که هر حطیم از کنار دریا تا کوه بقره سه ربع فرسنگ

۹۱ فاصله دارد و در بعضی جاها نیم در سنگ نباشد و از کوه دارد و بندر کوه در جنوب
 صحرا و جنوب قبله دریا میباشد و در طرفی که در سمت کوه صحرا و محبت صحرا
 کشیده اند و قبر در سمت جنوب و در دانه دارد که یک از سمت جبادیه
 از جانب شرق جنوب بندر است و چهارات عالی قبر در سمت شرق دارد که یک از
 خانه نیز چهارات عالی است که در سنگ میباشد و در قبر اکل سنگ و چوب تل است
 و در نیز بندر با دار واقع و اختلاف مسعود در نیز مغول کار و چهار باب و
 کار و اسرار در نیز بندر معمور و اهر محاطات در آنها ساکن اند و ساکنین
 نیز خد در بعضی از آنها صاحب چهار سفره مند و تسنن و ملک نیز بنیانده و ملک
 آنها بنیانگشت و از کوه سیر فارس خریدار در در فخر و بنده و یکبار از نزدیک
 صف صحرای خمر روانه بنده و غیره یک که در در بسیار هم خود است و حکایت
 ندارد که ای کش و از باب نعمت و دولت تیر در نیز بندر بسیار است
 و مسفره هر جاد در نیز بندر نیز است و از کوه که در سمت شرق و در واقع است
 جنبه ای در در جاد است که در نیز جنبه طحونه واقع است که همواره در
 کوه است

۹۲ که همواره در کوه است و کوه از کوه کوهان نیز بندر از آن مر شود و آب چشمه کلا
 و آب یمن و کوهستان جاد است و کوهستان بسیار است و مرانند و
 از قلعه در کوه که در کوه نیز کوهان در سمت راست و سمت چپ
 که در یک در سنگ و نیز از جانب جنوب بندر کوه است و در دانه همان کوه
 که در سمت جنوب در نیز کوه است که با یمن کوه و در میان کوه با یمن کوه
 معدود و کوه در آخر هم مرسد و نیز قلعه بر قلعه که بر یوز کوه است و کوه
 در سنگ و کل و یکبار مسجوعا بنا بر سر یوز کوه واقع در کوه کام
 در یا تا دهر یوز کوه و در شیبه کوه مرسد و نیز قلعه را میان کوه مرسد
 و میان کوه مرسد یعنی که بر بالار بر کوه میان کوه مرسد و کوه مرسد
 دارد و قوت آن بهر کوه یک میباشد که یکبار در پاشند و طبع و روح
 آب شسته و غرض منقذ نیز بهر بار اصدید خود نمائند و در اینجا که در فوران طبع
 میان نام در اینجا از همه بنادر شریف است آن بندر و جاد با آن نام میباشد
 و از بنادر کوهان تا به آن قریه مباحث نیم در سنگ عرض ده در سنگ

طلع گشتان است در بعضی دران لبتا نهاده اند و اینم درخت گستر
 نیز هم می رسد و قرارش در لب مغیر است که پنج جباره خان جان در قریه
 در گشت میان کوکه و در گشت و نیم مسافت دارد و در اصله تنه که یکصد و سی
 باطله طلع لعل و اح باض یعنی زرقه و می کند و بنابر فرجه است و سارالاج
 سلطان است از صاحبان خیل میگرد و حسن محصول آنها را بجهت که خود او قریه
 نرسیده و عرض غنم نیز یافت می نمایند و در قریه میان کوکه تا بند
 که یک فرسخ و نیم مسافت طلع دارد که کلا در میان کوکه و در قریه واقع
 و به لغات بجا در ارض ربع و شش با حد در میان کلا و بنابر خرد
 در بر نیز خنجر و بیان با غنما میزد و راعیت جو و کترم است و در لعل گشتان
 مختلف خیل قبیله از پنج و شصت و بنابر بیان که چهار صد و بنابر گشت
 با زیادت میاید و شتر و غنم میگرد و بنابر شش باطله طلع
 فارسیان نیز انواع شکر زمین بر شمع را میگرد و بهین جهت از آبند
 شکر میخوردند و باطله طلع اعراب اجد جو بند و کور را میخوردند

(انبار)

می نامند و در لعل نیز باطله ربع و شش ربع و شش ربع که از آب میخوردند
 نیم میدان از دربار است و ربع و شش ربع تا بند و شش ربع مسافت دارد و در
 لعل قریه صاحب کلا و کوکه می باشد و از قریه بنیک تا بند و شش ربع و میان
 گشتان و قطعه قطعه خارج از گشتان که دانه کوکه و بنابر کسان است
 مدر زراعت و در نه اندیشه میگرد و در لعل و بنابر شش ربع و شش ربع
 زراعت انان مشاوت و در بعضی که میگرد و در ربع و شش ربع و شش ربع
 و از بند و شش ربع تا قریه معلوم باشد که در میان کوکه و در میان واقع و آب
 روان و آب روان است یک ربع و شش ربع و در لعل و در لعل و در لعل
 در بایست بسیار که در کوکه و قبل از نهادن در واقع است و بعضی دران مسافت
 فسخی و بنابر ربع و شش ربع دارد که تمام لعل و اجد و در لعل و در لعل
 بر سر هر یک ربع با وجود لعل و شش ربع و لعل و در لعل و در لعل
 ساخته و میزد زراعت غنم اند و در لعل و بنابر ربع و شش ربع و شش ربع
 چند دانه خوب و خربزه بدینها میزدند **خفاقی** **لعل** **در ربع و شش ربع** **بند و شش ربع**

در لعل و در لعل
 در لعل و در لعل

که بعد از آنکه از بند کشتی نجات یافته و در آن کوه دیدم من نیز در دوحله در دیرین
 با اندک ارتفاع و دره شیبه از هر شکلی است جماعت اعراب و ارباب
 عوینات بنحواستند و صاحب سفین کوهک و مسوط و در دریا شغل معطل است
 و در صحره و مسقط خور بهمانند و قمار را با آنها اصداد با هر معصیت میکنند
 و محال کینه از خانه در بند نیست و خانه مرا که در کوهک و خانه از
 خوب محل نیز دارند و مسجد را بنا از کوهک و کجای که کوهک و دره دارند
 و کینه از بند کلاش خرمند است اندک جند فاه و در از مشهوره اسر که قریه از
 ساحل کله دارد و فانی است که مجاور نیز بند متدین استی شریک میباشند
 و از بند مذکور تا قریه مسرناخر که مذکور کردیم یک فرسنگ و نیم راه میباشد
 کلا کلا کلا و همان کوه به هموار آن در نیز محرم مشعب مشافه سافه مشعب و قهر
 بر آن کوهک راه چنان بدو با تریک میشود که در محکم مد مجاری عبور مترو و چنان
 میست و قریه مشهوره با قهر و میان کوه به چنان و ما به واقع و چینه ای با در و بین
 و لغز از آب کوه بهر آورده اند و دره شیبه نیز قریه با قهر است و در آن بین

که بعد از آنکه از بند کشتی نجات یافته و در آن کوه دیدم من نیز در دوحله در دیرین
 با اندک ارتفاع و دره شیبه از هر شکلی است جماعت اعراب و ارباب
 عوینات بنحواستند و صاحب سفین کوهک و مسوط و در دریا شغل معطل است
 و در صحره و مسقط خور بهمانند و قمار را با آنها اصداد با هر معصیت میکنند
 و محال کینه از خانه در بند نیست و خانه مرا که در کوهک و خانه از
 خوب محل نیز دارند و مسجد را بنا از کوهک و کجای که کوهک و دره دارند
 و کینه از بند کلاش خرمند است اندک جند فاه و در از مشهوره اسر که قریه از
 ساحل کله دارد و فانی است که مجاور نیز بند متدین استی شریک میباشند
 و از بند مذکور تا قریه مسرناخر که مذکور کردیم یک فرسنگ و نیم راه میباشد
 کلا کلا کلا و همان کوه به هموار آن در نیز محرم مشعب مشافه سافه مشعب و قهر
 بر آن کوهک راه چنان بدو با تریک میشود که در محکم مد مجاری عبور مترو و چنان
 میست و قریه مشهوره با قهر و میان کوه به چنان و ما به واقع و چینه ای با در و بین
 و لغز از آب کوه بهر آورده اند و دره شیبه نیز قریه با قهر است و در آن بین

قریه مذکوره بقیعه عالم بر پست و لغز قدر مدقن چرتیا رخیانند فرامند
 و عینه انباشت است که بهر خستار و خرمند و سر این جعفر عله اکت و مرا در نهاده
 بر اجماع معرفت نشانه محقق و خرمند که شرار و معبر صورت انسان مغیر حیوان
 که با این کار بر سر بر حیده خود را از لاله بهر اختیار مذکور میدهند و اسلما نی
 بنیز از این لاله خرمند هر چند اند و اما از این قریه کلاش خرمند است و عینه
 پنج جبار و در کینه آنها یک یک مدد نیاز یافت که در کینه نیاز را با کلاش
 میگردند و از رعیت آنها عشره کاهت باز یافت بهمانند و لغز قریه محال میباشند
 و در میوند و کاب مسجد نیز در لاله شیب و از قریه اخرا ما بندر طهر که در قریه
 بندر طهر است و در لاله شیب و از قریه اخرا ما بندر طهر که در قریه
 کوهک و کله از کله در راست و در همه وقت عبور مکرر است و کوهک و کله
 در داب و ریاد زیاده میگرد و دیگر کوه بهر سر و راه ترمسد و مکرر و دان راه
 که از میان کوهک است در همه اوقات عبور مکرر و بهر مکرر است **فصل دوم**
 که از بند کله در راست و در همه اوقات عبور مکرر و بهر مکرر است و کوهک و کله
 در داب و ریاد زیاده میگرد و دیگر کوه بهر سر و راه ترمسد و مکرر و دان راه
 که از میان کوهک است در همه اوقات عبور مکرر و بهر مکرر است **فصل دوم**

که بعد از آنکه از بند کشتی نجات یافته و در آن کوه دیدم من نیز در دوحله در دیرین
 با اندک ارتفاع و دره شیبه از هر شکلی است جماعت اعراب و ارباب
 عوینات بنحواستند و صاحب سفین کوهک و مسوط و در دریا شغل معطل است
 و در صحره و مسقط خور بهمانند و قمار را با آنها اصداد با هر معصیت میکنند
 و محال کینه از خانه در بند نیست و خانه مرا که در کوهک و خانه از
 خوب محل نیز دارند و مسجد را بنا از کوهک و کجای که کوهک و دره دارند
 و کینه از بند کلاش خرمند است اندک جند فاه و در از مشهوره اسر که قریه از
 ساحل کله دارد و فانی است که مجاور نیز بند متدین استی شریک میباشند
 و از بند مذکور تا قریه مسرناخر که مذکور کردیم یک فرسنگ و نیم راه میباشد
 کلا کلا کلا و همان کوه به هموار آن در نیز محرم مشعب مشافه سافه مشعب و قهر
 بر آن کوهک راه چنان بدو با تریک میشود که در محکم مد مجاری عبور مترو و چنان
 میست و قریه مشهوره با قهر و میان کوه به چنان و ما به واقع و چینه ای با در و بین
 و لغز از آب کوه بهر آورده اند و دره شیبه نیز قریه با قهر است و در آن بین

۹۹
لبنت جافست و از بند زنگور لغا صلبه نیم فرسنگ میر بهر بهر مدخوبه
پدخول در دامنه کوه دو سید ان از دیر با و در دران قریه از کوه نهر
جاریست و خلستان آنها را بقدر کفایت آب میر به در اطراف ان
قریه است و ساین از نارنج و ترنج و لیمو و پدخونه بسیار ممتاز دارد و در
قریه میر جن محلی ده دانه نهر از درخت از چمنه نکر که در محضر و عمر است
محلی چهار پنج هزار ان میوه پدخونه ممتاز و سایر درخت از مرکبات که
بارنج و ترنج و لیمو و سایر ممتاز و ما بقدر ان اشجار نخل میباشند و کوهر
عظیم و در صید در ان صحت گاه است از لعلشان ندر ظاهر در
قریه محلی ابله میباشند و اما سمور در دامنه نرنگون و قتل جبال و دهنه
کوهر ظاهر و بر خور است و کوه نکر که کشیده از شمال بجانب جنوب در
دامنه کوه نکر در زانها بسیار ممتاز است و از دامنه کوه نکر که در دامن
در بعضی اماکن یک فرسنگ مسافت دارد و در در خمر کمره در جانشین ندر

۱۰۰
عکس نایب در در کنار دیر و دامنه کوه نکر که در واقع ان قریه پدخون
در اوسط چمنه کوه از همان کوه است به نیم فرسنگ از کوه و در میان ان
پدخون واقع شده و چمنه انکه آب چمنه نکر که در ان کوه بر سر ان نفوذ
و در زمین یک لیم مسافت بسیار بر زمین حاکم نشود و تصور زیاده از حد
اب نکر که بر هم نرسد از همان کوه قمر از غرض اشجار و لعل ان ترنج و لیمو
شخیر و سایر اشجار مرکبات و ربع فرسنگ از دیر با و در است و در چمنه نکر
اشجار نارنج و ترنج و سایر انواع آنها را به مرکبات و در اوسط مرکبات
انها را در یک شجر میباشند و در ان قریه کعبه خانه دار ساکن و قریه را
نامبر زمانه و در چمنه مضاعفات حشرات نکر فرسنگ راه از راه خشک
و از راه دریا گاه بانه که بنیم ساعت رود و در نایب قریه است و در ان
نقدرها صحنه دار ساکن اند و در مجاورت ان سموره سمور است و کله
ساکین اشجار نمیشد بدین شجر و خلستان بقدر کفایت خود از زمین

۱۰۹
 انان کله مبد بر غده جو کندی است و ان خیمه که طول ان در آنچه در تصرف
 عالمای شیخ صفای دست ده فرسنگ و عرض ان که فاصله از کوه تا دریا
 در بعضی اماکن یک فرسنگ و در بزرگواریه از فرسنگ پنجین کمتر از فرسنگ
 نیز است چنانچه در حواله اند بر عملی که از فرسنگ است و نیز از بعضی کله
 قابل زرع است و در بعضی اماکن لا بهایتیر بر پا داشته و باز در بعضی
 در اکثر اوقات ناز و بافت میشود *حقانی که در بزرگواریه و در بعضی دیگر*
اسرافان در حواله جزیره که از محاررات نه بر طایفه هر دو نه عملی واقع
 و مایه است از بعضی کثوف از بکو که از بکو خنوخانه لغیر موقوف و
 خراج و از مکر کردن نام ان نه فرسنگ است و در بعضی نه فرسنگ
 عرض و طول در در میان ان فله واقع که که از ارتفاع غیر علی السلام
 به ان پایه رسیده نباشد و بر حسب تاریخ که در دین فله مشهور
 بر بزرگ است و فله نیز در چهار ربع در میان است و شش ربع

در میان

۱۰۸
 در میان شش ربع واقع در چهار ربع با بر وجه که در چهار ربع
 ربع و در چهار شانه است بر وجه و در ثالث شش ربع و در چهار ربع
 خندق است در میان چهار ربع و وسط فله حتمه اب بر سطح که از اجاری
 و در این اوقات که جزیره نیز در بعضی طایفه ضرب است ان چهار ربع
 غیر مکتوب و الله در همه کرم خان زمره سرده شیخ ناصر الدین و شیخ نصر دینه
 حوز در ان جزیره حکومت که از ده دنیای خف فرار داده در ان
 فله می نشیند و جزیره نیز در تعمیر ان نموده اکنون معمور است و در ان
 کس که غیر از ده و عرض جزیره که از ان خارج این الی خارج است و غیر از
 شش فرسنگ داده است و بعضی شش فرسنگ فیم و در ان که که
 عود یک فرسنگ و در بعضی شش فرسنگ و در وسط فله جزیره نه فرسنگ و در
 بیاض که که غیر از ان از ده خانی تا که فله سرخ که که در اندر جاکری
 نیز در تا که نصف ان از بعضی کثوف و از نصف روی بزم

در میان خربست در آن حلیه نه در پناه چوین بونین پازار در
 بعد از قیام خربست در آن خانه دارد و در آن بر و انبار پازار در آن
 صدقه محلیست و بطور مشرق در بایتن یا زده هزار خانه دارد در آن
 ساکنین نه و کمالی است چوین بر و در آن کتول ساکنین در آن خانه
 در آن محلی میباشد محلیست در آن بجه خانه دارد آنکه ساکنین نه
 در آن محلیست معمر در آن جمع کثیر و جمع غفر لغت آن بلب زیاده طایفه
 عرب از قریه مشرق کردین در آن از قریه کور سینه کلد قریه است
 و خلعت نه میباشد و آنها دولتیست در آن **سید القیم** خربست
 در آن محلیست بجه خانه و از سینه و آنها در آن بجه خربست
 بقریه حلیه خانه دارد و چوین بر و از آن انبار دارد **سید القیم** خربست
 معمر و آباد آن کتول در آن بجه خانه دارد و از آن و شول خلعت و ندید
 خربست نه **سید القیم** در آن محلیست از قریه کور سینه در آن که بدوین است کرم
 در آن

در صورت شرف قطره که در وسط خیزه بونین میباشد واقع است در
 این محلیست شهر در آن محلیست در آن در آن چوین است در آن بجه خانه
 خارج و واقع در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه
 بچوین در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه
سید القیم محلیست در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه
 بطور البید و صاحب در آن در آن بجه خانه در آن بجه خانه
 در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه
 مسلمانان است و کلدیم بچوین چوین بجه خانه در آن بجه خانه
 بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه
 در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه
 در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه
 در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه در آن بجه خانه

از پنج قبر است که او از اردان میجو است و طول آن جزیره بطول جزیره
سره و عرض آن شش جزیره سره است و کمال و است چندی بر روی بن
و خیز بسیار و بقدر چهارم خانه دارد که آنرا در حجاب لا یرای
لا طار و در کف این است که در آن جزیره ملک زن و فرزند و کاه
الیه از راه از یک روز زن خانه است در طرف کعبه و در جزیره
دیگر در سمت شمس و غرب جزیره بحرین واقع شد **جزیره خاد** از جزایر است
که همه اجار و در کجای طرف چهار دریا بنامه از دل جزیره نقل می شود
بسیار از یک بزرگ عالم در آن جزیره بنا نهاده و در آن طاق رنگ می کشد
که آنجا محراب ملک طاق و ایستادن معوض طاب برده که در کجای آن
که آنجا محراب غلام محض از آن میان به جوی حق نشسته و حرارت بسیار
نش از آن نشسته و پشت و شش یک از صخره می شود که قدر خود را
بجایه جلوس خود بنا نهاده از فرار و شش کجای آن به جوی می شود که در کف

۱۲۴
و از فرار سلاطین صخره خیز به که در کجای آن چهار سر که از آن علیه صخره می شود
و ایضا مدخله نقدش این کجای آن چهار سر که از آن علیه صخره می شود
جزیره که این است بقدر یک فرسنگ راه از کجای آن سمت دارد و در آن
و چندی از سر نه و که در آنجا و بخیل و که در آن از آن علیه صخره می شود
این خیز در آن کجای است **جزیره** از کجای آن سمت از کجای آن سمت
و در آن سمت است شهر و قلعه و هر دو آن که از جزیره فدا را یک سر
و آباد و قنبر در آن است و جزیره کجای آن سمت از کجای آن سمت
خود که از آن علیه صخره می شود و شش و شش و در آن علیه صخره می شود
عنه که اما به جوی معرق و بعد از آن از آن علیه صخره می شود
و در کجای آن علیه صخره می شود و در آن علیه صخره می شود
نالی از درگاه و جوی اللطین است و از آن علیه صخره می شود
متعلق به کجای آن است که از آن علیه صخره می شود که متعلق به شش

۱۲۵
 سباده و آن شیخ بر حکم دعا بنزد کابل پلکریه و آن بنده بر چه بنما خندید
 از جوب نخل و گل و شک و خنده اصل که خنجر می خورد و از نزد آن بنده
 بر نفع است خاص بر اصل مغنی شیخ طغیانی و دعا به پلکریه و در اینها
 از فضا و کلدش فخر می بیند و از بنده زاننده تا بنی پنج فرنگ می باشد
 تا شش در کنار دریا معیت فرنگ می باشد و در دروغ غلبه آن راه را
 القاص بکوه دارد و در کنار دریا با جالی همزیست که از بنده زاننده تا در کوه
 خزان احتمال همزیست در دریا و بنده زاننده تا در کنار دریا با یک تخت شک و زاننده
 و در چنین بنده زاننده اصله خنجر دارد و قنطاری زاننده زاننده و در کنار
 از جنبه القاص که سر کار پلکریه در با دیر و از بنده کار و از بنده زاننده تا در کنار
 در آن بنده زاننده در سرفا و در سر شام و در آن بنده زاننده تا در کنار
 و در بنده زاننده در سرفا و در سر شام و در آن بنده زاننده تا در کنار
 خنجر می باشد و در آن بنده زاننده در سرفا و در سر شام و در آن بنده زاننده تا در کنار
 مکرر

۱۲۶
 هم در این بنده زاننده و آن تخت که در بنده زاننده و آن بنده زاننده تا در کنار
 بدین که بر اطراف آن می باشد و آن بنده زاننده تا در کنار
 واقع است بر سر آن که در بنده زاننده و آن بنده زاننده تا در کنار
 خنجر و از بنده زاننده و آن بنده زاننده تا در کنار
 القاص در آن که از کنار دریا همزیست و در بنده زاننده تا در کنار
 کوه و در بنده زاننده و در بنده زاننده تا در کنار
 مندرج کرده و در بنده زاننده و در بنده زاننده تا در کنار
 از آن در بنده زاننده و در بنده زاننده تا در کنار
 می باشد و در بنده زاننده و در بنده زاننده تا در کنار
 و در بنده زاننده و در بنده زاننده تا در کنار
 مکرر و در بنده زاننده و در بنده زاننده تا در کنار
 در آن و در بنده زاننده و در بنده زاننده تا در کنار

۱۴۱
بختام جز دریا باشد از کن رود ریاد نهایت استرحت عبور مکن چنانچه در وقت
دریا باشد عبور از کن رود یا مکن نهیست با سبب از پشت کوهی که در کنار دیاست
که گریوه در گریوه درای با کمال صعوبت است عبور نمود **حق** **در سر راه** بندری است
که در او از گریوه دریا واقع است و قلعه بر قلعه کوهی بوده که اثنا حصار درین قلعه برقرار است
لیکن مکن نهیست اهل آن بندر تمام در کناره عمارت از یک و سنگ و گل خشت ساخته اند
و در آن بندر قبر رسیده فانی و اساکنه و در موسم غرض کلا مشغول خود هر دو رسا
اقای نصایبی مایه و اندوخته در دریا بجهت مطلق خود مشغول و در آن بندر دو باب
مسجد عالی بنا بر است و اهل آن سامان تمام شافعی مذہب و معدودی از آنها
نراقی مانی دارند و سبب این محل بحسن انهار و در زمینهای خوش و زمین حاصل
انهار کاهند و بنده تمام سیاه که در زمستان از کنه سار جاد شود و در آن کفستان است
آنکه اطرافش مسدود است و همانا کنه میشود و در تابستان از آب مشغول
طرد و بختستان این کرم سیر بخش و در بندر قلعه تمبر شش مفت هر از محل بخش
در کنار دریا دارند و بختستان که آنها در دریا که همسایه حاصله فرود آید چنانچه

۱۴۲
واقع بختستان و افزایده از حد و دوستی نزار می باشد و از بندر کلات که قرار بخش
می نمایند یک فرسنگ فاصله است تا جوقه تحقیق آن در بندر چه جزوه بندر خود
در یاد آمده کوه واقعت و در لغت پهلوانه و اساکن می باشد و در کلات خود
و در کلات حاکم و در کلات شجاع احمد نام عادی عمل قلات صحرای برده شده بندر جزوه
گرفت و ساکنین انبار با حشر و دو آب اساس امنیت کلات از رود و در کلات
و سبب از انهار می نمود که بر همه اهل دریا باطله است که جز در حله او که می باشد شجاع
عبدلله چارک بر و تصرف در آن نمود و سبب جهت با عتبت خود او چنانچه در محل خود آوریم
و در این زمان بندر جزوه خراب و پودرات چوب بخی از کلات با شش سوخته بودند و از بند
جزوه مسافت چهار فرسنگ می رود به بندر ناو و حقیق که در بندر جزوه و در بندر جزوه که هر است
که در هر فرسنگ راه از کوه سار و در کلات در یاد آمده که نصف لیست که در دریا
غرق و نصف دیگر کشتی و غرق شده و در ارتفاع از سطح آب بد که در کوه
لنگر کوه قلعه مستحکم بنا نهاده و شجاع احمد نام بشیر در آن قلعه ساکن و معادل و دست خانه و
در در کوه کوه و قلعه خانه دارند و کل حشت و سنگ و کوه باب مسجد عالی در آن

۱۴۳
بر پاست و دواب از سر که در آن ساکن اند شافعی مذہب اند و باقی نیز بعضی از طایفه
مباشند و از بندر گاه و گاه اندر چارک یک فرسنگ و نیم مسافت چنانچه از کنار دریا
حقانی از بندر چارک بندر است معمور و آباد و در آن بندر معادل یک مایه از باب عمارت یک
و شش هزار و دویست و هفت باب مسجد عالی بنا نموده اند و مسجدی که پیشتر
عبدالله چاره یک بنای نهاده با نهایت اعتبار و اهل بندر کلا صاحب مال صاحب
سفاین بعلاده پو مانت که و شش خانها از چوب نخل در آن بسیار است و شش عبد الله
عالم از بندر علیله با علیله متدین بدین و با یکدیگر کمال تعجب و مذہب مذکور است
و اهل چارک کلا بدین عالم ان ملیده اند و ده قسری معمور در جو ایله بندر مذکور کلا
علم شیخ جوهر است از بندر مذکور تا که یک فرسنگ و نیم مسافت از حد است و در آن
کو که یک فرسنگ در بعضی ماکثر یک فرسنگ و نیم و در نخی مسافت کلا ختستان و ده
بندر مذکور کلا با ختستان اشجار انچه و اکو درستان نیز بهم میرسد و با اشجار
بواسطه زیاده و زاید و نیوی غرضی چها و سرکشی لاف و لاجستی دارند و همه
خود شیخ عبد الله که در ترده اعراض دولت جاوید عدت انهار غلام و شاد و لای

۱۴۴
دولت جاوید عدت قاهر سیم و کاشکان سرکار بیکر یکی از در حدت و اعراض
کلاکت خرمیکفر و مکر و لاله ترش و ولایت داده و بیشتر خفه صاحب ولایت
باران خنرات **بیت** چوب نمید مذکور در حدت و نیک از کلب شنید
و عبد الله چا که از بندر معمور و بلدک آبادان متعلق بان دریا و شاد و لای
که یکصد شصت تنان باشد و اهل دیوانه به یکبار یکبار و سیم مذکور و اول دریا
میدانند از ارشد و الاغ و چهار چار و در شب و الاغ و در بنا سر از ایشان
حکمر الوصول است و چو نه قسری در آن بندر مذکور واقع و متعلق شیخ عبد الله است
جزیره قیس جزیره مذکور جزیره آباد است و بارده فرسنگ و ده ان میباشد
و در فرم در آن جزیره قنات و حیون و اب جابر و الکون و در آن قنات
و حیرت سار خراب و دلاهای متعدد و در آن برقرار است و اب انجا کلا
و ده و بیست و در آن ولایت که یک را مفصل و یک را ده نام میسند و عمارت
انها از کمر و شش بنای نهاده اند و در هر قریه یکصد خانه و در کمر و شاد و لای
عاید الکون خراب در آن بسیار است و هفت مناره خراب که نیز از صری

۹۳۷ کرده بر بار بند اقتدار و اندازان مکنون پا پرودگی و خیره در انهار دین و باقی
و بعد از وقوع قضیه قتل عام مکنون جمعیت و افراد آن بندر مثل سابق نشد و جزیره
فرو متعلق بان جزیره است و شیخ حسین نام صاحب لزم بندر مکنون بهمان بند هب جمع است
جزیره جزیره جزیره است که دوره ان صفت فرشتک مسافت دارد و در آن کو بهار
و کو بهستان به قدر صنعت خود دارد و جاهای آن جزیره آب با سرشین کو ارا
دارد و در آن جزیره نباتات بسیار دارد و آب و جزیره در آن و غور دارد و بهر بند
سفود موسس را لغت در اینجا عوامل و مصالح زراعت پرده در آن زراعت حرما بیند
و در آن جزیره شجره کو بسیار و درخت بای جگینا میثم مار و آلا در میان زراعت
و در و در آن جزیره کمر کشتی بنا کن است و جزیره دیگر از آن کوچک تر در جانب جنوب
ان قریب بان واقع است سستی **جزیره جزیره** جزیره که در با بخش آب و هوا
و در آن استجار میثم مار از شجره لوز و بخل و غیره بهم میرسد و خلقی در آن ساکنند
به بند متدین بهر بند و با بعد از قتل متدین **جزیره جزیره** جزیره که در آن ساکنند
جزیره سستی قلیل بود و از راه بر اننا غالب و مشرق گردیدند و اکنون آبادیها

سر مله

۹۳۸ در آن است که در وقت قتل قتل باطلان خود بختستان آن جزیره بود و ادو صحت
نمیباشد و در وقت بریدن خرما بختستان حاصل اینجا میردند و حاصل انجزیره
برداشتند و بختستان مکنون این جزیره متعلق با بل مغو میباشند و از بند
میردند و به بندر چه که کفر شکست است تا مغول خند خاست در کنار دریا به قرار
هوا شاد خانه و در آن سرزمین ساکن ذراتی بان میباشد شغل ایشان
صید ماهی و قلیل زراعت بخشی دارند به قدر طبخ خود و در بختستان نیز دارند
جزیره جزیره و لزم محل را و در آن میباشد متعلق به صاحب مغو میباشند و از دست اعراب
متدین بدین آب است یکا از اینجا که قلیبر انجم میباشند با خضرات مسارت
نمیباشد و در و در آن میردند و فرشتک بقره **جزیره جزیره** و اقد در کنار دریا باشند
که متعلق بندر لنگه و ان قریه معادل است اینجا خانه دار میباشد و مسجد
دارد متدین باین شاهی و مسافر و هزارانکشان را مالک هستند و در آن
سر متدد دارند بندر کار و چهاره هند وانه نیز مزروع میباشد و مردمان پسر
مشغول زراعت بخش با هر کسری نیز میباشد و در فصل عومن غوص و در بند نیز

می بردانند و از شاس قبر و فرسنگ راه می رود به قریه که موسوم است بخبره و جسته
 قریه میباشد معمور و قریب بننگه و در لر معال مسجد خانه و آرسا کنیز در باب مسجد
 و بقیعین و بخیل و اشجار لعل و لعل دار و فاصله نیم فرسنگ راه به بندر لنگه کمال می شود
خبره کنیز بننگه و در باب بندر لنگه بندر است در نهایت معمور و زیاده
 بنا در واقع در کنعان آباد و معمور تر است و در آن بندر معال خبره خانه
 دار و اعیان تجار اعراب بملکت صاحب صفایان و مبعاملات عمان و یمن
 و هندوستان همواره در کارند و در آن بندر عمارات بسیار از بزرگ و کوچک
 و غرقه و بادگیر و سمان را ساخته و شیخ سعید ناصر از طایفه قواسم در آن
 ساکن و صاحب است میباشد و بندر لنگه قبر و سر راه فرسنگ طول و ربع عرض
 در کنه رود و بام و پوتات عایینا مطبق و تمام فرسنگان بحلیستان و ستار
 اشجار از قبیل و سبستان و جلفوره و انجیر و انکو زینر بسیار است و غالب
 این لر بنیز رهند و بجهت و با به بندر و معال چارصد خانه و دار دارند
 اما عسکر در لر بنیز رکن و بطور یقین حرکت مینمایند از آنجا که

قال

که غالب الفرقه امامیه اند که در آن بندر رتوطه دارند از این خبر می پیاشته
 و اقوام و ریزگان که باشند با قریه دار رسید الشهد الملک است
 و آن نفراد و شبهار و شبینه و جمیع مجلس عزرا بر یا می نمایند از بیم از دست
 در رهروای که شد خار را در اما کنیز و اکبر اب مشوم و آهین می گذارد و در
 خانه می نشیند و جلع فرقه تنویر لقریه دار می کشوند خانه که نور و دوا می
 دوام است جاوید عدت قاهر و در و در و در لنگه خبر از فرق آن
 خوراید اعراسانیده و اهل راه ال خود و لنگه خضران می خوانند و می
 شدند که فرد الیله و کوه است و مارا مجلس لقریه است شما هرگاه در این
 مجلس حاضر شوید بدید سید عزت باشد و در لنگه نوکت قاهره
 دولت با بهره خاقان اندک رفایه کمال مایه باشد و در آخر حلال است
 جاوید عدت با شیخ سعید حاکم اهلنا می خوانند که حسب الفرهان و حسب الله
 لا لا عان باید و آخر از فرق مختلف که در لر بنیز رکن بنا و رسا گفته

۱۶۱
با خبر تو هم خاصه حرقه اما سبب است باید در مجلس تقریر آنها حاضر شویم
شیخ سعید در آن شب غلامان خود را که فرستاده که در خانه که محل بودند
حضرات حاضر آمده متوجه خدمت گذار و غلبان دقت و در بهر شد
با وجود آنکه شب مشکو به تعلیم و با به حرام میباشند و در میان
نه که در بنام داد که طلاق و لایست دار چنین است لیکن به بهر عزم که
بیشتر بکین عزم در این چهار عزم میباشند از خانه حفر میباشند
در این چند جمیع ملوک هستند و کسی را با کسی کار نیست چرا باید این
چند نفر شیعیه چنین که زان شود با سر مردمان نیز نمیدانند اگر در خدمت
و خرمایا باید که دارند بر بنابر تر عین جبال بنمایند که هر قدر قتل
و زنا و دزدان آنها ملال و قتل آنها مباح و چنانچه حررت و زور
نشانند با آنها از ابر برسانند مال ایشان را بزد و در قتل ایشان
بجوایند زور و هر که هر که میسر شود و دست رس شود باید که شود
که مشارک در دیر و نجات نشایند است این بنابر حاجت الایاد

دعوی

۱۶۲
و بعد بر میخواند عروس بنادر و اصل بر فارس شمرده و بنابر آنکه دو
مسافت دارد و آمده آن کوه تیره فرسنگ و یک فرسنگ و غرض بختان
و قرا و مسقطه و کلا و به بختل آنها را شیخ سعید جو اسیر که عامل میباشند است
از قرا بختل ده شاهی از قریب میگرد و نخواه دیوان در سایه که میدود و آن
در پافس که در دست است آن را که سلطان است بجا شکتان را که یکبار یکبار
انهم وجه تسمیه در سر میزدند که استر و الاغ و نخواه که باشد و منقرش و بنای
نفر میباشند و در اصل اهل بندر از اهل جبار در سلاسل متعلق میباشند
و در آن بندر محال میدیدند و شش آب انبار و ملوک و آب باران و هر دو
یک از آنها بود اسطه شربت خلدی غایب میگرد و علاوه و دولا بهر مسقطه و کلا
و ابر است و انواع نیز که ریاض و خیار و میوه و حبشی و خور و زور و عبید و آن
به دست که در خانه ده و در ده نفر غلام و کثیر هستند حیوان و خور و زور
که جمیع خلق آنجا بزان سودان مستقیم اند و صبوران بنابر قلع بنایاده اند حکم
فاریج از باین شیخ محمد قلی قلیب که برادر شیخ سعید است و بهار البوار

اشغال یافته باین اقله و صف در آن یک کفر بعد از سر آمدن زان که نسبت
 اقله تصور چند عا بنیاد کف رود و اول بلد بر باد آید و بعد ساکن
 در لغز عمارت می باشد و این مشول تعمیر چهارست و ساختن بعلبار مستعد است
 و اما در لغز بنید را از قریه حبشه که نیم فرسنگ مسافت دارد تا به بندر نکوبانی
 ننگ که سابق بر این عظیم که بنیاد فارس بعد مسافت یک فرسنگ و نیم کاره
 کاشان و سیاه بن و در میان لغز سیاه بن قرار و بهوات بسیار و آب
 شرب آنها اکنون تا آخر سد از آن آب انبار است در اول سبیل بن
 محاج باب جاده می شود و آب چهار انبارها که مسافت کمر در آنجا
 که نزل رحمت الهی که شهاب بهار انسانان اندر سبیل و غیر میگویند
 و از بندر لنگر تا بندر ننگ که فاصله سبیل بیستم فرسنگ است و در آن است
 یک فرسنگ مسافت دارد **خوبین که در بندر ننگ** مد در کند بندر ننگ است
 اما در آن عمارات عالی به بعد اکنون بنیاد عمارات قریه به حکام استقام
 کار و انسر لایطه و قلع در کنار دریا به بعد که اکنون شون باو طبع است

صحنه ای از آبادی

و عمارات نیز برقرار است و مشایخ با طریقه میگرد و در لایح است و محله از بند
 مذکور آباد است یک محله شیده اشغری و یک محله شافعی در هب و محله
 صوفیه در بند خانه و در ساکن و کاه و کوه سفید و آخر دارند و معادل سیزده
 باب و کان کوزه سازان بر کاشی کار در ننگ مشول کوزه سازی و ادوات
 در ساکن سبیل و مل معین در ننگ که شش تن در آن رایج سبیل است
 میگرد و از بندر ننگ نیز موانع میگرد و دوره آن بندر خراب کشتیها سه
 فرسنگ راه است و آثار عمارت عالی و آب انبارها بسیار است و اگر آنها را
 و محله از آب باران و مقبره قریه آن بندر مشایخ و طریقه است که قبور
 که از قدیم بعد بر آنها احوال اموات تجار هر دایر بهسم و رسم و عبادت
 آنها مشغول و مشغول است و از بندر ننگ تا بندر ننگ محله که یک فرسنگ است
 ننگ است سه فرسنگ مسافت است و در عرض راه قریه و ننگ و ننگ محله است
 زراعت خرد و بزرگه آب انبار واقع است و کاشان و حلال بسیار دارد
 و بنده اند و غریبه نگر است در اینجا هم میگرد و مسجد در آن قریه بسیار است

و ساکنین آن محل بعضی شافعی و برخی متدین مایلی و از آن بندر تا بندر صحره
 بهر که میگذرانند فرسنگی راه و انهم از جمله مصافحان بندر گنبد میباشند آن
 که در آنکه مصلی میباشد و در سران و شافعی مذہب هستند آب شرب آنها
 از آب انبار و در اینجا قبر حضرت انبار موجود و قریه که در آن ساکن میباشند
 بهر ربع فرسنگ از آباد و در تحویل معدوم دارد و شغل آنها زراعت و نجاریست
 و صید ماهی و در ربع فرسنگی از قریه که هر عظیم واقع که پوز طبرزد مشرق
 و در دیار خرق کوه مذکور کشیده شده بهر در سه فرسنگ راه سر پشیا کشیده
 و مطلقا راجع به در آن کوه نیست و نیز کوه موسوم است به پلغار و بهر و در آن
 نیز کوه تکیه در آباد یعنی سنگام در آباد و آب در اوقات آن کوه را
 آب میگیرند و اما میگویند در آباد است عبور از دینی مکنش مشک در وقت خیز
 بابت دو فرسنگ راه در میان سنگلاخ و قصر اما کنه آب در آباد کوه
 اسباب عبور شود و در آن بلجیر عبور از مبنی آن که مشک است و بعد از آن
 نیز از مبنی که میرسد به آب انبار که اهل خیر کینه متر دین ساخته اند و در آن

که مسافت است که میر سنندج می رسد بمکوشک که رعایای نهر حمل با صطوخ خوانندگان
و باد می اندازد می آن باشد کار بیکریک و خاک نهر بعالی شیخ یوسف خان
عماد حاکم بند عباس و بند رحیم و بند رینا و بند رسیرو و اراکونک شیش
فرسنگ فاصله میرود به بند رحیم و مکوشک حیل می باشد که در نهر قهر و صید
و در سرمان شافعی و برب ساکن و نخل و مرکبات خود دارند و مشغول زراعت
بخش می باشد و که و کوه سفند و شرسپار دارند **حقیقت** **نهر بند رحیم** بند است
نهر حله مضافات بند عباس و در نهر بند قهر چهار صد فاصه و در سال و چو آب است
انها کلاً از چوب کخل و میله دارند که اهل نهر بند رانها از کخل و میله بنا کنند و بخت
خط قطع که سید سجید خان در آن بند معمور داشتند و ممال است لقر کوتال
در آن بخت مختصت گماشته و شیخ محمد نام مستاجر بنیرند که در آن جانب شیخ
سیف خان عماد از جاره و از بند رحیم و شیخ مشار البه از جانب خباب سید
سعد خان مستاجر بنادر عباس و غنا و حمیر است و قمار در بند رحیم ^{را دارد}
که ساکنین بند ران کلاً نزد درگاه و صاحب باشد و بعد از یک نهر از نخل که

۱۴۷
می و نیز نیز بند را مالک اند معاف باشد و گویند و گاه و شر که از کسکی
هیچ وجه بر او جبهه متفرق نشاند و و کلاً عود معدن که در کوه باشد و رسد یا
یکدست خلعت می داند و یکدست نماند یک ثوب قبا و لنگ البچه و هر آن کس که
باشد بر سر خود که انظار بغیر برسد و بایا و کتایر سیاهی و آب ان اشغال
مگر کار کردن در معدن که در و قرار کار ان است که در سیاه کوه خور
میکردند بن پنج که عسله دور و زبانشند که سه تنه و جمیع در بند می آیند
جمعی مشغول کار برون اند و بجهت رخ خسته که در بند می ماند جمعی دیگر متوجه معدن
معدن دیگر احسن که گوید می برد اند و مقرر صحن است که در سیاه کوه
نخیر از فر و صحن محلی اننا میشود و حاصل اننا که در صاف پاک در کوه
که با صطلح انان یکا یافته اند و کار پیش برده اند هزار مر که در تسلیم شمانند
و خنجر یکا موافق نخواه نیانند اقل از یک مر از انصد مر بعد از او زند و مقرر صحن است
که گوید در صاف که به کوه برسد بند درده منرا و است و آیند بن
که از ده منرا در محسوب میگرد و در اول کوه میگرد و از انصد منرا است

بسیار

۱۴۸
بسیار و در مقرر می افزایند و گوید از منرا که یکین شست بول سیاه رواج خمیر
که شازده عاز راج سلطان است و بطور رواج چهار پستی راج شیر است از
ابن ان بنخند و بخوبی که نمونند همین سر شست صحن و کوه کاهت ساکنین خمیر
نخیر میبندند و از قرار یکین شازده دینار راج از حضرتان و خرد از رشتند
و قرار ده انده منرا در محسوب میگردند که در کوه را از با معدن انکس را
بر فرسنگ مسافت دارد بر شتران حمل و مکن در بار آورند و از کن در بار بشکند
حمل نموده اند بندر عباس منرا که گوید در دشت شفاف نمنا که هر منرا مشغول در بند
چهار سار شش صنف عامل بنجر صحن نمون میاید به بندر خمیر از فر و کوه راج که
که گوید در صاف پاک که در معدن بهیم میبرد و انرا مده میبایند و محتاج
بطنج نیست منرا که می فروشن در خمیر از دو و بال قریک با بنجر منرا که کمتر
نمیشود بعد از انکه نقل به بندر عباس منرا از فر و کوه راج که میبایست
اوقات متصرف میباشند چنانکه در عمر حلام و لست و در عدت بهر از
فر و کوه راج منرا اقل که رکن ان بندر خمیر که مکن از انصد منرا است و سیاه

۱۵۱
 و بنا بر اینست که قلعہ مستحکم و پرمات کند و قلعه پیش
 و خارج قلعه معادل یکدیگر خانه و ارسنات از خوب کل موجود است و بنا بر قلعه
 در وسط قلعه کنه رود و بر پاست که بنیاد از حضرت و لندیر که در سابق ساکن
 بندر جاسر بودند بنا ده اند عمارت مضبوط و طبقات بر طبقات غرق در یک ساخته
 که در فصل تابستان اوان عمارت در هوا اقبال بهتر است و در زمستان
 محرم جلوس شریف و قلعه که در بندر است از خشی متوج سارده برج
 بدوران قلعه ساخته اند و سه باب در دانه دارد یک بجان دریا و بجنب
 یک در بنمای صبا و در بندر چهار مسجد عالی بنا شده و دو باب از قلعه
 و حجاب خارج قلعه دو مسجد خارج یک از اقل مستحق اهل شیخ و دران بنا
 و دکان کین میباشد در دانه باز از بنمای دکان است هر دکان نصف از
 اوضاع بازار و نصف دیگر اسباب عطار که مردکان بدو دکان مجاور
 و از قرار دکان یکصد و پنجاه قرانیه عمل میکرد و در سابق که سفر از پنجاه دکان
 مرکب بر بازار و عطار در سابق یا قاتوبه سعید قرائنه ماز و کل است

دوازده

۱۵۲
 و دوازده باب عمارت کفاشر که نصف از جوانب منوره بن علی دیوان مرند
 و همچنین جوانب بقایا قبر رکنی و ماز و دیوان و سابق یا نصف از رکن
 و چهار باب که در انوار سمور و جرتشس دارد و دکان مختلف از غرق و زری
 و سیوه فرو و شرف و چند فرو و شرف و دیوان محلات خارج قلعه حرکت و کلا
 بر سار و چرخ دیوان مقرر دارند که میدهند و اجاره بازار میفرود و در سابق
 چند از قرو و شعیب و رسم اهل ان بندر چنان است که از اول جزو مشرق
 میشود و جایهای خورا محتور کنند و در بلوک ینا در قرا و ینا بواسطه
 شیرین جاری و زمین باد گرم و ریخت اشجار و از روستاها اندک افتاده
 گرمی هوا میشود و صورت ان کرنا شکسته میشود و اهل ان بندر در جزو اول
 و اسد نامیده سنبه در قرا و ینا و مشرق و در سنبه و میزان که موسم شرف
 باشد میرسد رحبت بر بندر ینا و در ان بندر یک باب حمام بهم میرسد کانی با
 دکان چای و حب و حاکم که در خارج قلعه است که دیر است و خارج
 ان چای و حب اصله مستجره نوز بهم میرسد که با انما که قریب پرمات

۱۵۳
 خارج قلعه است در حقیقت پر سایه است که در اینجا شخص صاحب او میستواند
 با در اس اسب و در اس قاطر و است لقمه در زیر انداخت بخوبی میگذراند
 و داخل بندر است بخت بخوره مذکور مثل صحرای دشتان و مترل دشت ارزنه
 در زیر درخت مذکور تا نیمه سرطان بخوبی گذران نموده و از نیمه سرطان
 هوای شمال بختی هوا گرم میشود که چشم مرغ را منعقد نمایند و امکان تو
 نیست و شیخ شریف عامل نزد نیمه سرطان در بندر مینا میرود و در نیمه سرطان
 بنمایند و دو ملت از بندر شیعه اثنی خنثی و مشرقه از هر دو میباشند خاصه
 بگوین و لاریک شمشاخی مذکور و حاکم باو میرسد بعد از آنکه از لاریک
 که همراه دارد و فرجه سباهی محبوب اندکلا متدین بدین بار و محمد انما احمد
 ابن ابانست که از کثرت استقامت پاضی معروفتند و اگر ده خلافت شیخین
 که ابوبکر و عمر باشد قابل و عثمان را خلیفه نمزد اند بعلت اصراف ایچو
 که در بیت المال منعقد و مولای مقتدیان را خلیفه نمی شمارند بسبب جهل و بی ادبی
 و قتل کفار و کس و اهل عمان کلاقی مل خلافت شیخین و ابانست و بخت سبب

در آن

۱۵۴
 و اب شرب بندر عباس بیشتر از آب انبار با مسقط بسیار مختار است که خارج
 از قریب ساحه اند و اب چاههای با جلالت تر دارد و در پنج خوشکی بندر که
 کویت عامه اند و بلند بنیاد که سر به شریاکشند و کمره مسی مینا و اب بخت
 حمار خشک طول دارد و در آن قله کوه و اطراف بلند بهار لاریک با حاری
 و بخت لاریک و اشجار سرحدی شمار که به دست عباس و انکو و انچه کلا بر وجه
 انبار بهم میرسد و هواد ابر احکام سردی حاصل است و استخاضی که در میان
 در لاریک رفته اند مذکور میباشند که بخت و اب انبار اهل کافحاج با شش نموده
 و بدین طریق و بلاس مطبوعه عمران در لاریک کوه شب خوابید و میوه هات بخت
 در بندر بخت میرسد و مضافات بندر مذکور بسبب است از آنجا که پنج
 و کشند و شش می کشند از آنجا که بعد از آنکه در لاریک است و هواد عدت
 قاهره معمور به بخت لاریک مضافات نمود و شش سیف حاکم اوضاع حکومت
 با سلم دارد و در بندر عباس لاریک طرفه که هر هواد بازده اس با دایان چند
 اسب است در آنجا رستیده و در لاریک که لاریک شش مذکور و کلا شش

جازه راه در سوار مرشده خواسته در فضل تابستان که نه محتاج به آید
 و علف آنها در همه صحرا سرخود گنجد در بندرینا و شش صفت امطنیل
 شصت و یان بری بسیار ممتاز در مطنیل نیز اسبای بسیار ممتازند
 و امر عاقل شیخ مذکور اینها را در دبا وجود آنکه احدی را در عاقل نیز انسان
 از شیخ مذکور خوشنود شنیده حکم کفایت دارند نفس نمی توانست کشید
 در مطنیل هر فرسخی بیست اندم میاید چند مینماید که مارا یک فات که من
 خطا بدست این کفار سپرده اید و زاید مضامین نیز بندر مثل بلوک شیل
 و بلوک غیر شیل ز راحت رنگ و خاها ساند کلا محصول آنها ضبط عامل است
 بر همت نازل با بل ایجا محبوب بیدار و جیب بدن و زیاده کار گذاران
 عمل بصرف خودش میرساند **جزیره** مذکور بمشیت فرسنگ
 و در نیز میباشد و کوه متوسط از مشرق جزیره مذکور کشیده است نیمت
 معرب و در نیز کوه معدن ملک طبرزد معدن زاج است و در جانب شرق
 نیز کوه آباد است و دریا نادره که اتصال دارد و سمت غربی آن جزیره

۱۵۶ و آنکه کوه خستی و وسعتی دارد که بر رنج خوشنود ان اما رعایت عالی و ساجه
 عالم بنا و حمام بسیار ممتاز که حال خراب است و اندر حد در کنار دریا بدست که
 محل تجارت است و در گوشه شرقی جزیره مذکور قلعه محکم و حصنی مستحکم پادشاهند که
 هندس عقل در آن منهدم می حیران در صد بندر خرد در نیز بر کردان بار سنگ
 و حصن چهار دیو بنامند و دور در نیز رسید در همت و در نیز قلعه بسیار است
 پیش که کسانند آنها دو برج مکان دیده شده و ملو از آب بارش و ماه آب سبز
 و کوار از نیز در آن قلعه میباشد و برادر شیخ سفید شیخ محمد نام کوتوال القلعه
 و معادل و نسبت خانه دارد در خارج قلعه ساکن میباشد و غالب آنها از اهل
 همان میباشد که لشکر ابوالکحیر شیخ مذکورند در قلعه در بر جهاد افغ بسیار کرد
 که از ده مسافر چهارده توب نظیر آمده از آنجا که در یک ضلع نیز عیال شیخ
 محمد خان کهنه بود و نظیر رسید و در نیز در افغ مستعد و از سنگ اندازهای
 انگار مر بوجو در عمارت خارج قلعه انگار در حصن نیز در حصن افغ و در نیز
 نیز جزیره میروند در نیز خست با شخص مینماید فراضه ریزه اندر اسباب

طلالات لثوره الات و باقوت اینه و زمره در لنگرهای باعلت شتری
 بارش زمین را بخت بسیارند و آنجا که در فصل بارش شول این مژده را بر یک
 در رستنا میگویند و الا ماعت بینانید و در لنگر را با دینا معادل سجد
 اب انجا هست که حال غالب آنها دایره و پراب میباشد و معدن ارج در لنگر
 جزیره مذکور مشود که منفذ است و حاصله معون آنها دایره است و لنگر جزیره بجا
 واقع که هر کس صاحب لنگر محترمت جزیره ششم و بندر عباس را می رسد میماند
 و در لنگر جزیره از نوع اشجار غیر کسار و بعضی اشجار خارناک که هر جزیره طراحت
 و مذکور است و آنکه در آن سائس از انکود و انچه و بخل بود و آثار بارش زمین
 بسیار است و در لنگر جزیره تا بندر عباس در هوای به طراح اهل و اولم در د
 ساعت میرود و بچنین گزینام و لنگر که چهار فرسنگ است و فرکان نمیکند
 خوش آب و هوا و جزیره است زیاده طرف مناره غرب و لنگر جزیره است
 که بنور آنکه غلامی هم گزیند و در راه لنگر جزیره شانزده فرسنگ است
 جزیره ششم در آن جزیره و جهت غرب بود و واقع است و کنگر که پانزده

زاد

زاد باشد و لنگر بچنین معانی طولی است و چهار فرسنگ بحجاب آمده
 در فرسنگ غرب و لنگر بچنین معانی طولی است و چهار فرسنگ بحجاب آمده
 که اعراب عمان یک فرسنگ را هر در یک ساعت بر الا غنای عمانه سرچ لنگر
 معین داشته اند بحجاب اقام لغات بداشده و لنگر جزیره را عجمی
 انسانان و راز میسازند و لنگر جزیره طویل بنحو آنکه طرف است و لنگر
 بندر ششم و اقصی که جمع بنا در واقع در کسار عمان متصل به فرکان است
 به ابا در ششم بنظر بنا شده و در لنگر جزیره حالت و آب و هوا بسیار است
 خاصه در آن شش حیدر که در لنگر جزیره در آن لنگر جزیره بقیع نموده و
 و زواید و نهاد و است آنها را حد و پایان است و بحسب طر اهر و است سجد
 خان میانه است و در سایه سر از ریا ل فریک الضم و حجاب از نید سجد
 خان میانه مذکور میگوید و نید ششم بچنین معانی طولی است و چهار فرسنگ بحجاب آمده
 کج و کسنگ میباشد با وجهه انکه کج بحجاب است آنها از بندر جزیره را در
 و باز را با معادل چهار صد و نود و از هر صنف در لنگر جزیره معهود و زواید

و در حدود آنکه قسم در خبر واقع است چهار مصلحت بود در جهت قبله جریه مذکور
کشیده اند زیرا که صبا و مشرق و شمال از جمله بدریا الفلک است و در جانب قبله
چون آب بهر صفت متعلقه بخیزد که از خاک کثیف است و سخت است و بخیل قرار گرفته
در زیر خربست که مفضل مذکور میگردد و در میان این قسم در جنب شرق
خانه های شیخ عبد الرحمن و عمارت منسوبان آن قلعه عالی بنامی است که بنا نهاده
که بعد از قلعه هر موز قلعه بان است که در فرار بنظر رسیده و آن قلعه است
شیخ مذکور و کوهت و ال شیخ در این شش دانگ قصور در قصور از رخ داده
لکن هنوز در بنای این قلعه تا اهل قسم انقلعه را قلعه یا در دنیا منسوبان
از آن در شایسته اند که که چنین نباشد زیرا که با فلاح کلا سلاطین صفوی
بعمر اند و اگر خلق در قسم صاحب قلعه و دیگره پیشند و در دریا مشغول گردد
و اندک کلا صاحب یا به و بخل تجارت مشغول آب شرب اهل کهنه
در هر یک از اینها و صواب اینها را معقد و چهار همای شرفین و مشکو در سردار مذکور
قسم مذکور در صبا و جزیره واقع در کنار دریا و از جانب شمال از کوه شهرت

میشود بدین اشیاء واقع از بندر قسم تا به و فرسنگ مسافت از فرجیه است
واقع شمال معادل یکصد خانه دارد در این ساکنین و بقره کفایت نخستان و آب اینها
و آب خالی تر دارد و از هر یک دو به دو **درگاه** مربع فرسنگ درگاه آن نیز فرسنگ
بقره سعد خانه دارد در این ساکن و در آب اینها و آب چاه کوه را و نخستان آن
بقره کفایت دارد و از درگاه آن سرود به **بقره** مربع فرسنگ و قصبه نیز فرسنگ
به قدر یکصد و پنجاه خانه دارد در این ساکنین و شغل اینها زراعت غله و تره و دریا منماید
و نخستان بقره کفایت دارند و از قصبه میرود به **درگاه** مربع فرسنگ و
کوری نیز فرسنگ است که در این شمال یکصد خانه دارد ساکنین و صید ماهی شغل عالی
قرار دارد در این نیز تره و از زراعت بخش نیز منماید و از کوری میرود به
زین بهاصطلاح فرسنگ و زینتی نیز فرسنگ است آباد و معمور و اهل است خانه و
در این ساکنین و همان شغل قرار مذکور مشغول و غوص در دریا نیز منماید و از قصبه
به **درگاه** به نیم فرسنگ مسافت به است نیز فرسنگ است اهل معاش و حاکم و ساکن
و در جمیع قرار مذکور مسجد مقدس و آب اینها و بخیل بقره کفایت دارد و از قصبه

میرود بگو **میرود** کور سیاتر قریه است معمور آباد و در لغز آب انبار متعدد آب چا
 شرین و بخل و راحت در لاب تیر می باشد و از کور سیاه **میرود** به **لافت** بدو
 و سنک و لاقت هم دو لاقت می باشد یک مشهور بنو و یکی کهنه و فاصله میان دو
 سرح و سنک و در لاقت فاصله یک دمی و از هر محال با فاصله خانه دارد در آن
 و اکثر از هزار شواخ و در لاقت نوسکنه دارند و قلعه سار سنک در آن است
 و خلدان و از آب انبار با یک چاه شرین سنک و دارد و اهل آنجا باغ دارند
 و در زراعت کار در با گل و کار دارند و از لاقت میرود و از لاقت **میرود** به **کوری**
 به فاصله دو و در سنک کم ربع و کور دین قلعه است و در لغز مندل کصد خانه
 سکن مشغول بصد مایه می نهند محل و زراعت و آب انبار و آب انبار و چاه
 شرین که از او از کور دین میرود و در **بجی** فاصله یک و در سنک راه و سیاه قریه
 معادل و سیاه خانه دارد و در سرباب مسجد عالم بنا معمور و اهل آنجا
 کلا شافعی مذهب می باشند و صاحب سبائین و سبائین و اکثر و اخیر قلیل
 بنما شد و از سبب **میرود** به **طال** فاصله یک و در سنک و طول قریه ای است

معمور و آباد و محال می شود و پنجاه خانه دارد و در لغز مندل و متدین بدین شاهر و چاه
 مسجد عالم و آباد و اهل آنجا صاحب بخل و زراعت و شغل در باغ دارند و از
 طال **میرود** به **طال** فاصله یک و در سنک یک تیر قریه است معمور و در لغز بخل بسیار
 و آب انبار و آب انبار و چاه و کشت و زراعت نیز دارند و چاه مسجد تیر در آن
 قریه و ابر و اهل جمع قریه و کور شافعی و قلیا از قریه اما سبب تیر در لغز قریه سبب
 و از کور **میرود** به **طال** فاصله یک و در سنک و دوی قریه در کشت و در با محال که
 قریه و کور و کلا در کور و در با واقع است و صاحب بخل و سبب و در کشت
 و آب سرب انبار و آب انبار و چاه های شرین و از دوی **میرود** به **کوری**
 بر ربع و در سنک که در آن نیز قلعه می باشد صاحب بخل و زراعت و شغل بگری بوی
 مسجد خانه دارد و در سبب سبب می باشند و چاه سبب در لغز است که سبب معمور
 یک باب خراب و کور در آن **میرود** به **طال** فاصله دو و در سنک و چاه قریه و کلا و کلا
 و صاحب بخل و زراعت بخش دارند و قریه و سبب است و در در لغز سبب
 و در باب مسجد نزد و آب انبار متعدد و آب چاه شرین کور را تیر در دو و چاه

میرد به **لنگر** بفاصله ربع فرسنگ و در لنگر ترقریه معمور است و در لنگر لاهی
معمور است و چهار کوهی و منبری منبجایند و بسیار بنی بخل نیز دارند و در اعجاز
و مساوی و در بیت خانه و در مسجد و در باب مسجد در آن نیز در است و در ولایت
به لنگر بفاصله نیم فرسنگ و در لنگر سیاه نیز ترقریه است و در لنگر مسجد و در لنگر
دار و در لنگر منبج و در باب مسجد و در باب انبار و بخل نیز دارند و در لنگر سیاه نیز
به در که بفاصله یک فرسنگ و در لنگر قلعه منبج و در لنگر و در لنگر و در لنگر
ساکر و در باب مسجد و در باب انبار و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر
دار و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر
بخل و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر
دار و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر
معد و در خانه و در است و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر
او جاسر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر
بج خانه برسم فرکان و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر

الکندر

۶۸۵ این خراب و بسیار برای بسیار بلند و بسیار طولانی و شش باب انبار نیز
فرکان برپا داشته اکنون مملو از آب باران و ابواب انبارها مسدود داشته
یک از آنها که خراب شد باب دیگر را مفتوح نمایند و در هنگام ورود و خروج
حالت جاوید عدت قاهره قاعده فرکان ساکنین با سید و نیز بگو که همیشه از زمان
توقف نیز با سید و ناگه سر فرون جبار در بحر عمان ساخت و در لنگر و در لنگر
داده در مقابل فارس و عمان و می چاکری دولت ابد عدت کرده بودند
الکندر بود و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر
دار و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر
خارک رفته اند از آنجا که آدم در سرد با سید و بنود منبج و در لنگر و در لنگر
انها سمیت ابو شهر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر
حضرات الکندر بود و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر و در لنگر
دولت جاوید عدت قاهره از سابق که سفارت کلکته مامور شدند و در لنگر و در لنگر
الکندر خاطر انصار است الکندر و معلوم کرد که در حضرات از خواص که بعضی از آنها

۱۶۵
 نده مسیم و اس و شکر یافته اند و ستان پادشاه صاحب بند بر و سر سم بند
 در شاه و تاج که میان مردم هند و ستان بر پا کرده اند اکثر نصف منتهای خود
 و شوش حضرت انگریز از روزی که هنوز شکر از افغان ظاهر میشود حضرت عتبت
 تمام و خوف لاکلام از خراسان و افغان دشمنند و در سال هجرت هزار و شصت
 پیش کش متقبل گردیدند که شاه شاه و فغان را که معین اند باشند از شوکت
 و این از عقل را انجا سمیع اند که هر یک است که حضرت انگریز باب هند و ستان افتد
 میداند و چنین دانسته اند که هرگاه ملک هند با در احوال طرف در آورند و بجا می
 که گفتند خاخر طرات انگریز است قلع و اسباب حسن حصیر فرستادند و در هر
 جمع سلاطین بود و زمین را بجا آمدند که هند و ستان از تصرف آنها بگریزیم
 خود مشغول شده اند و اکثر که شاه شاه خلاقی امید که در بنجامین و عتبت
 خراسان که اصل ایران ایران اصل است منتهی سم و مو که در زیر کلب را
 میخیزد و در سوط بنجامین در خیم اند حضرت انگریز را در اوضاع خود در آورده
 که نه لک سرباز از خلق هند و ستان جمع نموده و قهرامان پرده میکشد که از آن

به نام

۱۶۶
 ناشوهر و شران پادشاه پادشاه ملک اصحاب و مسلمانان چندین بعد از آن
 اسلام را الان چرا خود را سر کفار انگریز میدانیم و در مغرب و شرق
 سامان میشود است که محض جلوس بکلیک از جانب جهان سرباز و کابل
 افواج هند و ستان که حال ملک میشوند و اکثر بیج انگریز میشوند و حاکم
 حراسان را در حیطه تصرف اولی و ولایت جاوید عدت ملاحظه نموده اند
 می شوند بعضی که هرگاه افواج هند و ستان بکلیک باب بان خود را بجا
 انگریزان اندازند سبیل عظیم شده همه آنها را مستغرق بحر سارند و عتبت
 انکه حضرت انگریز در هند و ستان پیشد زباله است نه در کس اند
 و ذکر هر یک شده اکثر نیز در جمعیت هند و ستان صاحب شوکت هستند و آنچه
 حاکم حراسان را عیان ولایت ابد عدت متصرف نشدند و ستان
 حکایت میکنند و باید که زیاده اند و ستان خارج میشوند و اکثر در هند
 چنین یافته اند که در بنام در مملکت فارس هرگاه عتبت و اوله نمایند
 اختلال شوکت ابد عدت قاهره در حراسان مملکت و دلو و دکر در مملکت

تأییدات غیر و غیر از اینهاست لایق پرسش است که اراده ایندو کجاست
 احداث ایشان طبعی محض میشود و مستعد افواج انوار انوار را برسم
 نمونند زوایا بر این فواید ممالک جراسان و جلوس سیکر کجاست
 همواره عدت یکجا بر این کجاست که در این فواید و ابعاد در جریه
 در ششم گرفته و کجاست غرب قره اسما در سما فکرم که در این فواید و ششم
 میرود و میرود به فاصله یک فرسخ و میری فلو می کشد در کنار دریا و مساوی
 در سمت خانه دارد در این کجاست و بخت و بختین نزد دارد و آب انبار و آب
 شرب که در آنجا و آب مسجد سردان می کشد و در جریه میرود و در **مادر**
 ربع فرسخ و در این فواید معادل یکصد ماس خانه در این فواید یک
 مسجد نیز دارد و بخت و بخت آب انبار و از در و در **مسجد** به فاصله
 یک فرسخ در سمت چاه می کشد اما در این معادل یکصد و پنجاه باب خانه
 ساکن می کشد و آب مسجد و کشتان و کشتان و کشتان سرد دارد و
 در چاه سرد و جز که اکثر خراب است فاصله یک فرسخ از حوض مسجد و

از ده جز به فاصله یک فرسخ و اکثر خراب است و از در و در **مسجد** به فاصله
 به فاصله یک فرسخ که دو قره خراب و ساکنین آنها در بندر ششم می آورند و از کمال
 میرود و در **مسجد** به فاصله یک فرسخ و از قره است آباد و معمور و در این فواید
 خانه و دو باب مسجد و کشتان و آب انبار هم می کشد و نقل هم شغل در آنجا
 دارند و نیز راحت و از در و در **مسجد** به فاصله یک فرسخ و در این فواید
 بهر چهار صد خانه و از ساکنین و به باب مسجد در این فواید معمور و ساکنین کلا حوزة الله
 معبود در شاهی می کشد و از کوره سرد و به **کوره** و با فاصله یک فرسخ و نیم
 قره است آباد و در یکصد خانه دارد و در این کجاست مسجد معمور و آب
 انبار و پنجره می کشد و راحت نزد دارد و از در و در **مسجد** و در این فواید
 معمور و صاحب بختین و آب انبار و یک باب مسجد و چاه سرد و از در و در
در این به فاصله یک فرسخ و در برستان فلو می کشد اما در این معادل یکصد و پنجاه خانه
 و صاحب کشتان و یک باب مسجد و در این است و آب انبار و چاه شرب نیز در این است
 و از در برستان میرود و به **کوره** و از قره است معمور و شاه ریح العباد و در این فواید

از ده جز به فاصله یک فرسخ و اکثر خراب است و از در و در مسجد به فاصله

۱۶۸ در هر فرسخ کمتر فراب پستند و از آنکه میبرد و به **پست** و سامان قریه نشسته و کلا در آن
 و اعلی الجبال مشغولند از این پستند و بخیل و آب اینها بر ندر دارند و از این شهر میبرد و به
قنات به فاصله نیم فرسخ و نشان قریه پستند و آب و معمور و معالی در پیش خانه و وارد در
 مجاور دایب مسجد میزد و در بقع صرف و خمر و جامه و دست دارند و از نشان میبرد و به
صلح به فاصله فرسخ و نیم و صلح محله و قریه معمور و آب و معالی در پیش خانه و وارد در
 و آب شرب اینها از آب اینها رو چاه میباشند و چاه چاه و در هر او را مشغول کار است و از صلح میبرد و به
لغ به فاصله کمتر از یک فرسخ و در کوه پشته و در پیش خانه و وارد در نشان که آب شرب است از آن چاه
 و آب اینها و آب مسجد میبرد و در قریه و کلاش قریه پستند و آب و معمور و معالی در پیش خانه و وارد در
 به فاصله کمتر از یک فرسخ و در قریه پستند و آب و معمور و معالی در پیش خانه و وارد در
 از چاه و آب اینها و بخیل و در نشان دارند و آب مسجد و آب اینها و بخیل و در نشان دارند و
 میبرد و **کسک** به و فرسخ و کسک قریه معمور و آب و معمور و معالی در پیش خانه و وارد در
 س که بخیل و در نشان دارند و آب مسجد و در قریه و کلاش قریه پستند و آب و معمور و معالی در پیش خانه و وارد در
 و آب شرب اینها از چاه است و آب اینها سرد دارند و آب کسک میبرد و به **مسجد** و قریه

له اندر

۱۶۹ که از بند قشقم میبرد و به با سید و در سطر جیره از بند قشقم میبرد و به **سر** و صلح
 سه فرسخ و در قریه پستند و معمور و آب و در قریه و فرسخ عرض راه بر سر سنگ یکتا
 بر که معمور بر از آب با شست و از قریه میبرد و به **کجا** و آب و صلح و کفر سنگ و در
 و کیا و آن قریه پستند که در قریه معادل یکصد و چاه خانه و در سطر کفر و کلا شافعی است
 و کلا شافعی از سطر سادات میباشند و حجاب مسجد نیز دارند و نشان قریه پستند
 و آب اینها از قریه و آب اینها رشت از کیا و آن میبرد و به **کجا** و آب و صلح و در قریه
 در مکان قریه و آب و معمور و معالی یکصد خانه و وارد در نشان که صاحب راجعت
 و بخیل میباشند و آب چاه و بر که میزدند و از رزم مکان **بیشتر** ربع فرسخ
 و نیم و قریه پستند که در قریه و معالی و در نشان خانه و وارد در کفر و در حجاب و در
 و آب اینها از بر که چاه کوا میزدند و آب مسجد و آب اینها و در نشان دارند و
 سبستی میبرد و **بیشتر** فاصله ربع فرسخ و فاصله قریه و آب که در قریه میزدند
 یکصد و شصت خانه و در سطر حجاب مسجد نیز دارند و بر که چاه قریه و آن نیز دارند
 و از فاصله میبرد و به **بیشتر** به فاصله ربع فرسخ و قریه و قریه و قریه و قریه

طیلسان
 طلسان
 طلسان
 طلسان
 طلسان

آب اینار مملو از آب بارش دارد که هر دایه که بشکارد میسرند از آن آب بسیار
 صرف میکنند **خجالت** از بندر عباس چهارده فرسنگ است تا بند
 سینا و از راه کت که ایلام است و از راه که در بحر را هر قریب بدینا
 و در بعضی محوطه فرسنگ دارد دریا و مرافق است مضافت شایسته فرسنگ
 میرود و بند و از بندر عباس یکصد و بیست و پنج فرسنگ است و از آنجا بدینک نیم
 میرود و بختان لاق و جری که ایلام جری و قلعه فراب قلعه ایلام است و فرسنگ
 میرود و بکو دی که دی از دهات شکیل است و در هر قریب بختان ایلام و کوه
 چنار است و از هر یک کوه بدین فرسنگ است و فرسنگ ایلام و کوه
 و معمر است تا چهار فرسنگ که رودخانه آب شیرین جاریست و در جل دریا شود
 و در هر معمر ابل بنابر زاعت صنایع میکنند و در هر محل را حسن بخت مرهند است و
 حسن نام مردی است که در هر محل بنابر زاعت گذارده و از هر معمر تا کوه قرا
 اول بینا و تا هر معمر قریب اول بینا سوم است بهاء خاقانه و در آنجا معمر است
 عالیات ده فرسنگ عرض و در زده فرسنگ طول کلاب بنی بختان

در هر

۱۷۴
 و غلب اشجار بخیل است و اشجار متنوعه مثل مرکبات و ابنه و سببان و کنگر و خج
 و موز و لیمو بسیار است و در هر چه زده فرسنگ کلاب ایلام است از هر طرف سیاحت
 عالیله و قلاع متعدد از کوه و کوه سفید و شتر خاوند عالم بخت و ده بختی که شایسته
 ملک اینا از حد و انما با خبر باشند و جمیع این بسیار بخیل است و در هر کوه در
 نظر چشمه یک شهر می آید و قلعه میانی که بدست برادر شیخ سفید است که بخت ایلام
 با فرسنگ و کوه کوهک که از سایر فرودا احاطه کرده طرف شتر خاوند متصل است
 بکوه پاد و بایه که کوه های و برنز کوه که در آخر کوه ها واقع است قلعه بنام ده انداز طرف
 شتر خاوند که در ارتفاع دارد و پنج دیوار بالا زفته در ریشه لیمو و خاقانه که از
 میان کوهستان بر فراز ریشه قلعه رسیده و در آخر کوه که برنز خاوند واقع است شتر
 رود رودخانه را سد نموده و کلاب اصفه خاوند را در هر معمر بخت که محال
 است بخت ایلام آب در هر معمر و لیمو و سبب غنای بینا و بخت و کوه
 طول شتر بخت فرسنگ عرض معمر است بجا جراب و کلاب بینا و محل قرا و آب
 دود آب و کوه سفید و شتر کله کله و در هر در میان بسیار بختی و در هر

۱۷۵
معمودا با و خانهای علائقینا و از بهر انوار چنین معلوم میشود که در ملوکا لیم
و محسوب است باشد چرا که بهر اراغیت گوی است و میو پای که در ممینی و اما
که در حجت اقلیم و محسوبند هم میرسد در اینجا نیز موجود است و در برج اول
سببنا شکفته میشود در اول برج سرطان که خیل همه که میرسد اول که است
در بندرینا و خرابی سرش رس انسانان در قوسه با که طبعت همانینا شده داخل
کرده بمصرف فروش میرساند و آخر دوام است و بدعت قاهره در وسط
سرطان در سبنا و جبار است از اطراف اند و حسته خود را در میزند و بهر
می بردند و در خانه بنا که در حجت قلعه مینا و یک نمره عظیم را نیز گرفته میشود
بفاصله یک میدان باز آب بهمان اندازه اول میرسد و نهر دیگر عظیم
از نهر اول در رودخانه مذکور گرفته میشود و جنب شمال بنا و در لشک افرا
مرد و سبنا و نهر دوم را چنان میزنند که کیفیت آب از آن بشیر میزند
در رودخانه باله حجت میشود و آب مذکور در ده و از ده فرسنگ راه کلا اینها
انها که در حجت بسا این آب سبی را بر سر است و در اطراف بین اینها نهر

نهر دوم

۱۷۶
مستوفی شده و فرستاده شده روانه خانه قیور که در ده بنیاست و داخل دریا میگردد
و قلعه بنیاست مرتبه دار یک مرتبه در قلعه که مذکور شد بنده بر باد بسته اند و در میان
نهر یک دستکاه عمارت ساخته اند و زبر در ده قلعه در از نهر که در سطح می
در چوب تخته که رسم مردان بیست بر باد بسته اند و نام برادر یک سیف
که در اینجا است در نهر قلعه است و عمارت برج قلعه همانجا حضور آورده و در
قلعه فوق آن عمارت توب گذارده اند و عمارت که همان نهر است علیه باقیست
نهر سر عمارت توب رویش گذارده اند و در نهر مرتبه مرتبه یک توب است
و بسته اند و سطل شمع مذکور را در قلعه بنده و در ده اسبطل فیض انوار
که اسبهای خنود را در نهر بنده و در نهر مرتبه که متدرجاً مرتبه با مرتب داد و یک است
اسبطل را بر نهر مشرق کوه تا به مغرب نهر کوه که چنانچه چهار نهر را رقم می شود و قلعه
که کنایهش دو نهر عمارت دارد و از مرتب علیه که محل توقف و محل همان نهر را
و محل اسبطل باشد توب که شرفک عمارت و بعد از آن اهل شهر بنایانند
و عمارت علیه و چهار مسجد علیه بناد نهر قلعه است در سمت کوه بنی که محل

۱۷۷
 باین و ساین است و به اند بر چهار هزار باب سجده آباد و غلبه بومی
 حاجی سر از ابرو سیم نام شخص از مشاهیر اهل مینا و مذکور می شود در مدح کاه
 مینا و است و محل مینا از قرار کمر در و فرود شده است و حسن و جگر مینا
 بجای هزار موجب سعادتیست که مینا و نو و نیز محل از قرار کمر مینا
 تار مینا و با صفا که خوشی غلبه مینا و اگر چه از کمالی یک فرایند مینا
 سسی محل یک محل محو شده و مقابل آنچه در در کمر محل کمر مینا افزوده
 که مطلقا دو انسان از آنها خبر است از کمر مینا و به دست کمر مینا
 نوره هزاران وجه نماز محل مینا و به دست کمر مینا نوره هزار
 دکان است که چه شمع و عین کمر مینا و الفار و احوال کمر مینا و به دست کمر مینا
 که مینا و مذکور راجع شراست لکن معارف مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 از باض مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 معین مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 مضافات مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا

۱۷۸
 که ساین از ساین پان میوه مذکور در باب کمر مینا و به دست کمر مینا
 و اشجار کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 است و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 میوه از قرار کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 بفضیلت از قرار کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 از قرار کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 نخل مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 مضافات مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 زمین قرار مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 که هر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 و از مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا
 عمارت مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا و به دست کمر مینا

شسته اند و گاه بنده رینا به پنج بند بر عا سر همه دکانین هزار نصف هر عطار است
و معال و است دکان برار و عطار میشود و از دکانها در ساحل و در آن شش
تومان میگیرد و این سلطانیه که شصت قریب باشد دریافت نمایند و آب شرب
لبن یا حیمه کلا از دو خانه مذکور است که مشعب میشود در آنهار و مجموع است در ایشان
میگردد و آب دو خانه بنیاد در حاکم طلالت و تر نیز دارد در بعضی سیموه اشکاه
که آب دو خانه مذکور اندک سیکنی دارد و نیز در وصف لبر از دو خانه که عمارت
دارد زیرا که مبداء از دو دایره و در اصفهان دالشته اند و همه آنها در و را
لان و در بر کوپسار و زمین یک یوم جاریست و از مشرق سمت مغرب میرسد
با چند و وصف بالیت آب لبر از دو خانه بنیاد که حاکم طلالت و صفاد از خاک
خفت و گوارا به هم میسازند و مردمان بنیاد کلا اسم اللون و عا سر آن جسته و از چنان
شعشع سیف حکایت دارند لکن از آنجا که دست سجاده اندازند حاکم نقشه نمایند
زیرا که در حضور همانندار یا بر پیش نه کور مذکور که همه امر و عمارت عاید است
پس در حضرت بنیاد حاکم خوشنود و فضا نمند از این مذکور میگوید در خنوب

که است این از افلاک میگذشت و میگذشت مگر رسم شما در مملکت ایران
موقوفست که ما را بدست کفار عا سر سیده اند و هر گاه که تقدیر میخواهد برینا
و از بنده رینا و محایا که در تحت بنیاد محسوب است و متصرف است و شش است در
کنار و براد است و از بنیاد میروند و **کرک** و نیز قریب بنده رینا میباشند و در کنار
دریا و قریب یکصد فانه دارد و نیز ساکن و معال و نیز در اصله کل دارند و آب شرب
انها از چاه است و آب سبهای اثنا بقاوت بعضی ها بهما مشرب تا آنکه شوری
و برخی شوری نیز کمتر و از کفر میروند به **کرک** و نیز قریب میباشند و در کنار دریا
و آب شرب آنها نیز از چاه و در طلالت و شوری و اسطر قریب بعد دریا بقاوت
بنیاد و از کفر که ناکو سنکی معال میفرستند ساد است و از کفر سنکی میروند
بکرو و کفر نیز میباشند و در کنار دریا معال بقاوت فانه دارد و لبر کفر و لبر
شغل مردمان اینجا صید ماهی و زراعت بخش و بخیل معدود و نیز دارند و آب شرب
انها از چاه است و بعضی از چاهها را بنیاد لکلاوت و با شور کمر میباشند
و از کفر میروند به **طاهر** به فاصله که هر سنگ و نیم و طاهر به شرا میباشند

دور

به طاهر

۱۸۱
و کعبه و ده خانه در اینجا جمعند و غیر رکنها را بالهند تخیل دارند و صید ماهی نیز نمایند
و شرب آب آنها از آب حیات و از ظاهر سه سر و **دگر یک** بسافت کفر سنگ
و شرب یک نیز قره لبت و اقد در کنار دریا معال شصت خانه دارد و آنها ساکن
و قهر رکنها را تخیل دارند و آب شرب ایشان از جاپت و از سر یک میرد به **ک**
بسافت و دگر سنگ و کز قره دند چه میباشد و در کنار دریا و در لغت شاد خانه
ساکن و زراعت بخش نمایند و معال شصت اصله تخیل دارند و صید ماهی نیز نمایند
و از کز میرد به **ک** و کنار سه سر و دریا است و کنار دریا و غالب است
که مضافات بندر دنیا و ندر شیعیان و عسری و در کنار ی نیز قهر زنجار خانه دارند
و هر یک از قهر سه سر که در کعب مسجد الحرام است و آب آنها از جاپت
و از کنار میرد به **دگر یک** فاصله کفر سنگ و نیم و توکب نیز قهر میباشد
مجموعه مضافات مناد معال یکصد خانه دارد و در کنار ساکن و سونات آنها از نظر
دگر سنگ و شصت دعد و در تخیل نیز دارند و صید ماهی نیز نمایند و از توکب میرد
به **جانب** و نیز قهر از مضافات به در دنیا و سه فرسنگ مسافت است
معال تخیل

۱۸۲
توکیک و جاشک و در لغت معال یکصد خانه دارند و در کنار و جاپت مسجد نیز دارند
و اهل اینجا شیعه عسری و شافعی نیز میباشند و از جاشک میرد به **ک** و در کنار
قره لبت در کنار دریا و مضافات و معال هشتاد خانه دارد و مسافر و مسکن
تخیل دارند و آب شرب آنها از جاپت و سه فرسنگ مسافت با این سنگ و کنار
و از احکامه و ده **جکین** به فاصله چهار فرسنگ و جکین نیز قهر میباشد و مضافات
مینا و کعبه و پنجاه خانه دارد و در کنار یک معده و جگر و آب شرب آنها از جاپت
و از جکین میرد به **ک** و در فاصله سه فرسنگ و کادر تر قهر میباشد و در کنار دریا و از
مضافات بندر دنیا و معال توفان در کنار یک جاپت مسجد دارند و
با معده و جگر و آب شرب آنها از جاپت و فاصله میزد زراعت نیز دارند و از کادر
مسفر نیز بندر دنیا تمام میشود و ده استامیس و نیز قهر کادر کنار دریا و مضافات
بندر دنیا و مضافات شیخ سیف تمام میشود و دیگر بن لیس مان متصل است به بکران
و بر کتی که هر یک سه فرسنگ است و حد و متعلقه به شور و حد و میرینا متعلق به میر
احمد خان بلوچ که بنه بحراب خان نام امیر و دیگر است و لغت دید عدت

کوال

جکین

کادر

۱۸۳
 بهر قاهره چونکه از آن سامان گذشتن محتاج بدلیل معبود و ادوار شیخ سیف فان
 که دلیل راه مرصفتند که از محل کاو و در مشرب مار ابله بیت سیف و شیخ سیف را در لنگ
 فو احره فحاشت مجبر که قریه کاو در رود چشم ساحتم در محبت کرده منو در با
 کیت ستر از فرما فقر ما ملک فارسی شد و جمیع فرانسو که در کنار دریا از
 سامان بندر بحر تا هشتاد و سه بندر مشغول میرسد که اول بنا در کت که در کنار
 در قیامت سبت در هر کت را بپشت و از بندر مشغول تا بنیاد و مضامین
 لغز از کت بحساب آمده صد و چهل و شش فرسنگ که تا مرانها چهار صد و هشتاد
 فرسنگ با مضامین بنا تحریر یافت

البریتا روا سیر

مطلع ما سیر

طیروزم بابا نندادگار
سن غفر خطا باندگار
درگاه منرا

مسعودی که در راه

حده بهر یک و کره

امام که در راه
گفت که در راه